

کوردستان

ارگان رسمی حزب دموکرات کوردستان ایران

www.kurdistanmedia.com

شماره ۹۲۴ پنجشنبه ۱۵ مرداد ۱۴۰۵ _ ۶ آگوست ۲۰۲۶

تأمین حقوق ملی خلق کورد در چهارچوب ایرانی دموکراتیک و فدرال



معماری این دوران باید از دل توازن نیروها، چرخش نخبگان و بازآرایی احزاب بیرون بیاید، نه از دل تمرکز، معامله‌های پشت‌پرده و مدیریت از بالا. هر گذار واقعی زمانی آغاز می‌شود که احزاب از وضعیت واکنشی بیرون بیایند، نخبگان سیاسی مسئولیت تاریخی خود را بپذیرند و برای توزیع قدرت، نه مصرف بحران، برنامه داشته باشند؛ در غیر این صورت، آنچه رخ می‌دهد تغییر نیست، بلکه بازتولید همان نظم فرسوده با زبان و چهره‌ای تازه است.

صفحه ۶



کشورهای متعددی وجود دارند که اگر مداخله‌ی بشردوستانه‌ی خارجی علیه رژیم‌های سرکوبگر حاکم بر آن‌ها نبود، آن رژیم‌ها هرگز سرنگون نمی‌شدند و نظام دموکراتیک به جای آن‌ها پا نمی‌گرفت. مگر آلمان نازی با نافرمانی مدنی، اعتصاب و اعتراضات مردم و اپوزیسیون آن رژیم فروپاشید؟ خیر! زمانی فرو ریخت که با آن مقابله به مثل شد، ماشین جنگی و سرکوبش از کار انداخته و ریشه و بنیادش از بن برکنده شد. به درستی که منطق استبداد، تنها زبان زور است.

صفحه ۹

بیانیه‌ی هشتاد و یکمین سالگرد تأسیس حزب دموکرات:

از جمهوری کوردستان تا امروز، استمرار گفتمان رهایی‌بخش حزب دموکرات



حمله به حزب دموکرات با ۱۵۰ موشک و پهپاد

جمهوری اسلامی روز جمعه ۹ مرداد ۱۴۰۵، مقر آزادی حزب دموکرات در نزدیکی شهر کویه را با دو پهپاد هدف قرار داد. با این حمله، شمار حملات موشکی و پهپادی جمهوری اسلامی به حزب دموکرات از ۱۲ اسفند ماه گذشته تاکنون از مرز ۱۵۰ حمله گذشت. این حملات، کمپ خانواده‌های حزب دموکرات کوردستان ایران، مقرهای نیروی پیشمرگ و مراکز درمانی و آموزشی این حزب را هدف قرار داده است.

حمله روز ۹ مرداد در حالی انجام شد که جمهوری اسلامی دو روز پیش از آن (چهارشنبه ۷ مرداد) نیز با پهپاد، مقرهای نیروی پیشمرگ حزب را در ارتفاعات باليسان هدف قرار داده بود. همچنین دو روز پیش‌تر از آن (دوشنبه ۵ مرداد) نیز با پهپاد به مقرهای «جژنیکان» در نزدیکی شهر اربیل حمله کرده بود. در همین روز، جمهوری اسلامی دامنه «ه‌ه‌بیت سلطان» و دامنه‌های کوه «باواجی» در شهر کویه را نیز با پهپاد هدف قرار داد که بر اثر آن آتش‌سوزی گسترده‌ای دامنه ه‌ه‌بیت سلطان را فراگرفت و از این رهگذر آسیب زیادی به محیط زیست و سرسبزی شهر کویه وارد شود.

شکریا برادوست:

ترور وین؛ خنجرى بر پیکر دموکراسی بود

پرونده‌ی ترور وین به هیچ‌وجه مختومه نیست. علاوه بر مفتوح بودن، این پرونده یکی از معدود مواردی است که ظرفیت حقوقی لازم برای به چالش کشیدن و حتی تغییر قوانین بین‌المللی را دارد. چرا که مسئله صرفاً شخص دکتر قاسملو یا موضوع کوردها نیست. مسئله اصلی، وقوع یک ترور در حین گفتگو و در خاک یک کشور ثالث است؛ اقدامی که امنیت مذاکرات، اصل مصونیت دیپلماتیک و اعتبار هرگونه گفتگوی آتی با چنین دولت‌هایی را کاملاً زیر سوال می‌برد. تمام این مولفه‌ها نشان می‌دهد این پرونده می‌تواند یکی از مهم‌ترین پرونده‌های حقوقی بین‌المللی برای به چالش کشیدن قوانین موجود و بازنگری در مصونیت‌های دیپلماتیک کشورهای نظیر جمهوری اسلامی باشد.

صفحه‌ی ۴

اهداف حزب دموکرات در هشتاد و یکمین سالگرد تأسیس آن:

حزب دموکرات در کنار تداوم مبارزه‌ی ۸۱ ساله‌ی خود بر مدار آرمان‌های ملی و ارزش‌های میهنی، همواره در مقام حزبی پیشرو و تجدیدخواه، در پی دگرگونی سنت‌های ناپسند جامعه بوده و آرمان جامعه‌ای مدرن و امروزی را در سر داشته است، جامعه‌ای که بر شالوده ارزش‌های جهان‌شمول بشری جهت تحقق جامعه‌ای آزاد، دادگر و پویا بنا می‌شود. حزب دموکرات همواره معتقد بوده است که نیل به حاکمیت سیاسی، بدون تثبیت و رسمیت‌بخشی به حقوق زن به مثابه عامل و سوژه‌ای مستقل، امکان پذیر نیست. در دکترین حزب دموکرات، ساختار فکری پدرسالاری در ذهنیت انسان کورد باید جای خود را به باور راسخ به کرامت زن و زدایش همه اشکال تبعیض و ستم از زنان بدهد، تا به مسائل و آرمان‌های ملی و اجتماعی، نه از چشم‌اندازی تنگ‌نظرانه و مردسالارانه، بلکه از منظری والامقام و انسانی نگریسته شود. ایمان به نقش‌آفرینی تمامی ساختارهای اجتماعی و مناطق گوناگون کوردستان ایران در مبارزات ملی و ساختن کوردستانی بالنده در آینده‌ای آزاد، اعتقادی استوار و بنیادین بوده و باقی خواهد ماند. عملکرد و کارنامه حزب در طول هشت دهه مبارزه مؤید آن است که حزب ما با تحقق دستاوردهای متعدد سیاسی، ملی و تاریخی به بهای جانبازی بیش از پنج‌هزار شهید سنگر، و همچنین با نگرش و ابتکارات سیاسی خود در عرصه مبارزاتی کوردستان ایران، همچنان پشتوانه اعتماد غالب جامعه کوردستان را با خود دارد و با اتکا به این جایگاه و اعتماد، به مبارزه و تلاش خود ادامه خواهد داد.

(برای مطالعه‌ی کامل بیاننامه‌ی حزب دموکرات به صفحه‌ی ۲ مراجعه کنید)

بعد از هشتاد سال (۱)

حزب دموکرات کوردستان همیشه از اسلحه به عنوان ابزاری برای مبارزه در شرایط مشخص استفاده کرده است. سال‌ها مبارزه مسلحانه کرده است و به تبع شرایط، برای مدتی مشخص مبارزه مسلحانه را متوقف کرده است. در واقع اسلحه ابزاری است برای رسیدن به هدف و این هدف است که مسیر را مشخص می‌کند. بدون رسیدن به هدف، پایان مبارزه یعنی تسلیم!

مخالف یا موافق جنگ؟

مخالفت با جمهوری اسلامی به معنای مایت از جنگ نیست، بلکه به معنای مخالفت با سیاست‌هایی است که کشور را به سوی خشونت، انزوا و ناامنی سوق داده‌اند. و این واقعیت را نباید فراموش کرد که تنها راه ممکن برای پایان دادن به تمامی جنگ‌ها در منطقه و ایران، از سرنگونی و نماندن جمهوری اسلامی می‌گذرد؛ چون تا وقتی که جمهوری اسلامی باشد، جنگ خارجی باشد یا نباشد، رژیم با مردم در جنگ است.

بازی دوسر برد

جمهوری اسلامی دقیقاً با ایجاد بحران، ناخواسته مشغول خدمتگزاری به جبهه غرب است. حالا می‌توان بازتاب آن جلسه دونفره ترامپ و نتانیاهو را تلویحا نتیجه‌گیری کرد: جمهوری اسلامی با حماقت‌های مکرر، برای این دو قدرت بزرگ دیگر یک تهدید تلقی نمی‌شود، بلکه یک فرصت است. فرصتی برای یک بازی دوسر برد برای ایالات متحده آمریکا...

منطق استبداد، زبان زور است

کشورهای متعددی نیز وجود دارند که اگر مداخله‌ی بشردوستانه‌ی خارجی علیه رژیم‌های سرکوبگر حاکم بر آن‌ها نبود، آن رژیم‌ها هرگز سرنگون نمی‌شدند و نظام دموکراتیک به جای آن‌ها پا نمی‌گرفت. مگر آلمان نازی با نافرمانی مدنی، اعتصاب و اعتراضات مردم و اپوزیسیون آن رژیم فروپاشید؟ خیر! زمانی فرو ریخت که با آن مقابله به مثل شد، ماشین جنگی و سرکوبش از کار انداخته و ریشه و بنیادش از بن برکنده شد. به درستی که منطق استبداد، تنها زبان زور است.

آینده از آن کسانی است

معماری این دوران باید از دل توازن نیروها، چرخش نخبگان و بازآرایی احزاب بیرون بیاید، نه از دل تمرکز، معامله‌های پشت‌پرده و مدیریت از بالا. هر گذار واقعی زمانی آغاز می‌شود که احزاب از وضعیت واکنشی بیرون بیایند، نخبگان سیاسی مسئولیت تاریخی خود را بپذیرند و برای توزیع قدرت، نه مصرف بحران، برنامه داشته باشند؛ در غیر این صورت، آنچه رخ می‌دهد تغییر نیست، بلکه بازتولید همان نظم فرسوده با زبان و چهره‌ای تازه است.

ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران:

افزایش اعدام‌ها، استراتژی جمهوری اسلامی جهت جلوگیری از خیزش مجدد ملت‌های ایران است



گزارش مراکز حقوق بشری نشان‌دهنده گسترش کم‌سابقه تحمیل و اجرای مجازات اعدام از سوی جمهوری اسلامی ایران است. اعدام بیش از ۸۵۰ زندانی از آغاز سال ۲۰۲۶ تاکنون، از جمله افزایش قابل‌توجه اعدام فعالان سیاسی و زنان، نشان‌دهنده تسریع روند خطرناکی است که می‌تواند موج دیگری از کشتار حکومتی بی‌سابقه‌ای در تاریخ ایران را به دنبال داشته باشد. همزمان با افزایش درگیری‌ها و تنش‌های ناشی از عملکرد رژیم در منطقه، اسناد موجود نشان می‌دهند که مجازات اعدام بیش از پیش همچون ماشین کشتار برای ایجاد ارعاب در جامعه و وادار ساختن مردم به عقب‌نشینی و همچنین برای ممانعت از بروز مجدد اعتراضات مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در این راستا، سرکوب و بی‌عدالتی نهادهای امنیتی و قضایی حکومت ایران علیه تظاهرکنندگان و فعالان سیاسی و مدنی، گسترده‌تر شده است. پس از خیزش‌های دی‌ماه، حکم اعدام ده‌ها تن از تظاهرکنندگان به‌صورت غیرقانونی و در پی نقض اصول دادرسی عادلانه و با توسل به اعتراضات اجباری و عدم دسترسی به وکیل مدافع، اجرا شده است. در این میان، کوردستان از جمله اصلی‌ترین مراکز سرکوب سیستماتیک در ایران است و فعالان کورد با اتهاماتی از قبیل بغی و عضویت در احزاب، اعدام می‌شوند و با مجازات مرگ روبه‌رو می‌شوند.

همزمان، تعداد چشمگیری از بازداشت‌شدگان اعتراضات و زندانیان سیاسی، به‌ویژه زندانیان سیاسی زن که به اعدام محکوم شده‌اند، با خطرات جدی روبه‌رو شده‌اند. به همین دلیل لازم است سازمان‌های حقوق بشری و نهادهای بین‌المللی برای حفاظت از حق حیات بازداشت‌شدگان، تمامی ظرفیت‌های قانونی و دیپلماتیک خود را برای ممانعت از اجرای آن احکام، به‌کار گیرند. بی‌شک نادیده‌گرفتن و یا به حاشیه راندن موضوع حقوق بشر در ایران، زمینه را برای گسترش روند کشتارها فراهم خواهد ساخت.

همچنین بایستی سازوکارهای قانونی از قبیل گردآوری سیستماتیک اسناد و پیگیری آن در ارتباط با نقض آشکار حقوق بشر در نهادهای بین‌المللی و فشار بر نهادهای ذی‌ربط سازمان ملل از سوی سازمان‌های حقوق بشری سریعاً مورد پیگیری قرار گیرند.

در مواجهه با استراتژی ترس و ارعاب رژیم، نقش خانواده‌های زندانیان، جامعه مدنی، رسانه‌ها و افکار عمومی بیش از پیش حائز اهمیت است. انتشار اطلاعات و حمایت اجتماعی می‌تواند از به حاشیه راندن پرونده‌ها و اجرای این جنایات جلوگیری کند. بایستی با افزایش هزینه سیاسی و بین‌المللی برای رژیم، از تشدید روند سرکوب و اجرای احکام اعدام جلوگیری به‌عمل آید و به آن پایان داده شود.

اعدام، صرف‌نظر از هر توجیهی، نقض آشکار حق حیات است و نباید مسئولیت جوامع بین‌المللی و سازمان‌های حقوق بشری و افکار عمومی صرفاً محدود به ابراز نگرانی شود؛ لذا اقدامات فوری، هماهنگ و مؤثر برای متوقف ساختن سریع اجرای احکام اعدام و همچنین حسابرسی از عاملان آن جنایات ضدبشری ضروری است.

ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران
۰۴/۰۸/۲۰۲۶

بیانیه‌ی حزب دموکرات کوردستان ایران به مناسبت هشتاد و یکمین سالروز تاسیس حزب



در مقام حزبی پیشرو و تجددخواه، در پی دگرگونی سنت‌های ناپسند جامعه بوده و آرمان جامعه‌ای مدرن و امروزی را در سر داشته است، جامعه‌ای که بر شالوده ارزش‌های جهان‌شمول بشری جهت تحقق جامعه‌ای آزاد، دادگر و پویا بنا می‌شود. حزب دموکرات همواره معتقد بوده است که نیل به حاکمیت سیاسی، بدون تثبیت و رسمیت‌بخشی به حقوق زن به مثابه عامل و سوژه‌ای مستقل، امکان پذیر نیست. در دکترین حزب دموکرات، ساختار فکری پدرسالاری در ذهنیت انسان کورد باید جای خود را به باور راسخ به کرامت زن و زدایش همه اشکال تبعیض و ستم از زنان بدهد، تا به مسائل و آرمان‌های ملی و اجتماعی، نه از چشم‌اندازی تنگ‌نظرانه و مردسالارانه، بلکه از منظری والامقام و انسانی نگریسته شود. ایمان به نقش‌آفرینی تمامی ساختارهای اجتماعی و مناطق گوناگون کوردستان ایران در مبارزات ملی و ساختن کوردستانی بالنده در آینده‌ای آزاد، اعتقادی استوار و بنیادین بوده و باقی خواهد ماند. عملکرد و کارنامه حزب در طول هشت دهه مبارزه مؤید آن است که حزب ما با تحقق دستاوردهای متعدد سیاسی، ملی و تاریخی به بهای جانپازی بیش از پنج‌هزار شهید سنگر، و همچنین با نگرش و ابتکارات سیاسی خود در عرصه مبارزاتی کوردستان ایران، همچنان پشتوانه اعتماد غالب جامعه کوردستان را با خود دارد و با اتکا به این جایگاه و اعتماد، به مبارزه و تلاش خود ادامه خواهد داد.

اکنون و در شرایطی که ایران وارد مرحله‌ای متفاوت شده است و جمهوری اسلامی رهبر خود را از دست داده و رهبر جدیدش نامی بیش نیست، و در حالی که حاکمیت در گرداب جنگی خارجی و نزاع جناح‌های داخلی برای مصادره قدرت گرفتار شده است، جنبش حق‌طلبانه‌ی مردم در کوردستان ایران با وجود فشار دستگاه‌های سرکوبگر حکومت، همچنان محکم ایستاده و در عین حال تلاش‌های هشتاد و یک ساله حزب دموکرات در راستای تقویت جامعه مدنی کوردی و ارج نهادن به نقش توده ها در پیشبرد مبارزه ملی، موفق بوده است. در هشتاد و یکمین سالگرد حیات حزب دموکرات، مبارزات همه‌جانبه‌ی حزب ما بیش از پیش هدفمند شده است، تلاش‌های دیپلماتیک حزب در محافل جهانی در راستای معرفی قضیه‌ی کورد و، با احزاب سراسری ایران برای تثبیت حق حاکمیت سیاسی، و همچنین مبارزات مدنی و رسانه‌ای توسط جوانانی که به‌عنوان نمایندگان نسل جدید حزب ایثارگرانه در تلاشند، و بالاخره مبارزه پیشمرگانه با حضور نیروهای پیشمرگ به عنوان تکیه‌گاه ملتمان، تجلی استراتژی مبارزات همه‌جانبه‌ی حزب دموکرات کوردستان ایران هستند. حزب دموکرات در این لحظه ویژه و حساس، با باور عمیق به راه پرافتخار رهبران شهید و همه شهدای گلگون‌کفن ملتمان تجدید پیمان می‌کند که به آرمانهای ملی خود پایبند بوده و موشک‌باران و حملات پهبادی و هرنوع هجوم نظامی نه تنها گام‌هایش را سست نمی‌کند بلکه با اعتماد به نفس اهداف ملی خود را ادامه خواهد داد و، همچنین یاد و خاطره‌ی شهیدان و زندانیان سیاسی را گرمی داشته و خانواده و بستگانشان را ارج می‌نهد، و در این راه با درس‌گرفتن از تاریخ، تلاشی بی‌وقفه را در راستای حفظ اتحاد درون تشکیلاتی خود و همبستگی و ائتلاف با سایر نیروهای سیاسی در کوردستان ایران به کار می‌بندد

حزب دموکرات کوردستان ایران
هیات اجرائی
مرداد ۱۴۰۵

به بار آورد. تداوم حیات حزب دموکرات در مسیر مبارزه، بازسازی و بازآفرینی ساختار حزب، و نیز رهبری مبارزه‌ای پرهزینه اما پرdestاورد، این حزب را چنان صلابتی بخشید که حتی با از دست دادن رهبران بزرگی چون دکتر قاسملو و دکتر شرفکندی، همچنان استوار بر روی پای خویش بایستد و اراده‌ی ملی ملت نیز دچار تزلزل و فروپاشی نگردد. استمرار حیات حزب پس از سقوط جمهوری، خوانش و تحلیل رهبران جدید از تحولات ایران در اوایلکوردستان دهه‌ی ۳۰ خورشیدی، و تلاش برای ورود به فرایند سیاسی سراسری در کشور را می‌توان از نشانه‌های سرآغاز عصری نوین در گفتمان سیاسی این حزب به شمار آورد. بر همین اساس، مبارزه‌ی مسلحانه‌ی سال‌های ۴۶-۴۷، واکنشی مستقیم به سیاست‌های محمدرضاشاه در قبال مسئله‌ی کورد پس از کودتا بود. با شهادت پیروان این اندیشه در بدنه، حزب دموکرات بیش از پیش به بازبینی ساختار، برنامه و خطمشی خویش پرداخت و از حزبی که تنها «ساختاری مدرن» داشت، به حزبی تمام‌عیار و مدرن در عرصه‌های اندیشه، نظر و عمل ارتقا یافت. از این‌رو، هنگامی که انقلاب ملتهای ایران در سال ۱۳۵۷ به ثمر نشست، حزب دموکرات به تشکلی محبوب و پرچمدار گفتمان جامعه بدل گردید و به عنوان مردمی‌ترین جریان سیاسی در پهنه‌ی ایران، نقشی برجسته را در عرصه سیاست‌ورزی کوردستان و دفاع از حقوق ملت کورد ایفا نمود. واقع‌بینی سیاسی در کنار پایبندی و اصرار بر خواسته‌ها و مطالبات ملی، به عنوان بارزترین شاخصه‌ی حزب دموکرات در آن مقطع جلوه‌گر شد؛ شاخصه‌ای که تا به امروز نیز در مقاطع سخت و بحرانی حیات ملت کورد، قطب‌نما و نقشه راه این حزب بوده است.

مشارکت فعال در انقلاب ملت‌های ایران، ورود به فرایند گفت‌وگو با حاکمیت نوپا، ائتلاف با جریان‌های کوردستانی، شکست مذاکرات، دفاع و نبرد مسلحانه در دهه‌های شصت و هفتاد، شهادت رهبران والامقام حزب؛ قاسملو و شرفکندی، توشه‌اندوزی از گسست‌های درونی، تحول در شعار محوری از «خودمختاری» به «فدرالیسم»، موشک‌باران مقرات و پایگاه‌ها، تاسیس «مرکز همکاری» و سپس «مرکز دیالوگ» و بالاخره تشکیل «ائتلاف کوردستانی»، اهتمام به مبارزات مدنی در داخل، تجلی نوروzeهای شکوهمند کوردستان و فراگیری نمادهای کوردی به مثابه سرمایه‌هایی ملی؛ هگی تجارب گرانبهای هستند که حزب دموکرات را به جریانی آوانگارد و تمام عیار بدل ساخته اند، حزبی که با وجود همه فراز و نشیب‌ها، توانسته محبوبیت خود را در دل نسل‌های متوالی کوردستان ایران ماندگار کند. از سوی دیگر، ایفای نقش فعال در ائتلاف‌های سراسری، مانند «کنگره ملیت‌های ایران فدرال»، «نهاد همبستگی برای آزادی و برابری» و شمار دیگری از مجامع و نهادهای سراسری در عرصه سیاسی ایران، گام‌نهادن در مسیر قاسملوی بزرگ و تجلی عینی واقع‌گرایی سیاسی در عرصه سیاست است. آن هم در شرایطی که حزب دموکرات به‌عنوان مسئولیت‌پذیرترین جریان سیاسی کورد، همیشه بر اصول و مؤلفه‌های بنیادین ملی اصرار می‌ورزد و هرگز اجازه نمی‌دهد که آرمان‌خواهی اصیل ملت کورد در این بخش از کوردستان دستخوش افول شود.

مردم میهن‌پرست و آزادپخواه کورد!
حزب دموکرات در کنار تداوم مبارزه‌ی ۸۱ ساله‌ی خود بر مدار آرمان‌های ملی و ارزش‌های میهنی، همواره

مردم حق‌طلب و مبارز کوردستان!
اعضا و هواداران حزب دموکرات کوردستان ایران!

بیست و پنجم مردادماه امسال، مصادف است با هشتاد و یکمین سالروز تاسیس حزب دموکرات کوردستان. در آن روزگار و پس از افزون بر دو دهه اعمال سرکوب و قهر حکومت رضا شاه که با هدف اضمحلال و امحای هویت ملی از طریق تحمیل زبان، فرهنگ و اراده‌ی سیاسی مسلط صورت می‌گرفت، حزبی پا به عرصه‌ی وجود گذاشت که بنیان‌گذار مرحله‌ای نوین در مبارزات ملی کورد در کوردستان ایران شد. در خلال آن دو دهه، در شرایطی که از شمال تا جنوب کوردستان ایران -از جنبش «سمکو شکاک» گرفته تا قیام «رینو» در ایلام - جنبش حق‌طلبانه‌ی کورد علیه رژیم پهلوی در جریان بود، در مرکز کوردستان نیز اندیشه‌های ناسیونالیسم کوردی در حال بالندگی بود. اندیشه‌ای که حزب «آزادی» سنگبنای آن را نهاد، «کومله‌ی ژبانه‌وی کورد» (جمعیت احیای کورد) بدان معنایی ملی بخشید و سرانجام «حزب دموکرات کوردستان» ثمره‌ی آن خیزش سیاسی و مردمی با درون‌مایه‌ای ملی شد. تاسیس حزب دموکرات کوردستان توسط پیشوا «قاضی محمد»، برآمد خودآگاهی سیاسی و ملی کورد در جهت مقابله با سیاست یکسان‌سازی فرهنگی رژیم پهلوی بود. حزب دموکرات بر آن بود تا همپای امواج تجددخواهی در ایران، جامعه‌ی کوردستان نیز جامه‌ای نوین بر تن کرده و مطالبات برحق و دادخواهانه‌ی خویش را از مسیر حزبی مدنی و نوین، در صدر گفتمان و مسائل روز قرار دهد. در واقع، حزب دموکرات کوردستان از اولین جلوه‌های تحول بنیادین در بافت اجتماعی کوردستان ایران بود، از این‌رو، آن حزب توانست در فاصله‌ی کمتر از یک سال، پایه‌های یک حکومت را بنیان نهد. «جمهوری کوردستان» با آن‌همه دستاورد تاریخی، ملی و سیاسی، محصول همان تحول در جامعه‌ی کوردستان و برآمد آن شیوه از مبارزه‌ی مدرن بود که ملت کورد برای نخستین‌بار در تاریخ خویش، از مجرای حزبی سیاسی و با طرح و برنامه‌ای هدفمند، آن را به پیش می‌راند.

حزب دموکرات نه تنها ملت کورد را به سریر حکمرانی رساند ، بلکه به مبارزات کوردستان حق‌طلبانه‌ی این ملت، معنا و گفتمان سیاسی بخشید؛ گفتمانی که اگرچه همواره متناسب با مقتضیات و تحولات روز دستخوش تغییر گشته، اما جوهره‌ی بنیادین آن، شالوده‌ی حیات سیاسی کورد در کوردستان ایران را پی ریخته است. چنان‌که تا به امروز نیز کوردها آگاه‌ترین و سیاسی‌ترین ملت در جغرافیای ایران به شمار می‌روند؛ ویژگی والایی که مانع از آن شده تا جنبش آزادی‌خواهانه‌ی این مردم، حتی برای لحظه‌ای با رکود و توقف مواجه گردد.

فروپاشی جمهوری کوردستان و اعدام پیشوا «قاضی محمد» و یارانش، اگرچه ضربه‌ای سنگین بر پیکر حزب نوپای دموکرات وارد آورد، اما در عین حال، تجربه‌ای بس گران‌بها، هم برای حزب دموکرات و هم برای جنبش کوردستان آزادی‌خواهانه‌ی ملتکوردستان کرد

ترور مهدی توکلی و خانواده‌اش

توسط جمهوری اسلامی ایران

را محکوم می‌نماییم



(بیانی‌هی ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران)

ترور فعال و هنرمند برجسته کوردستان ایران، مهدی توکلی و خانواده‌اش توسط جمهوری اسلامی ایران را محکوم می‌نماییم روز دوشنبه ۵ مرداد ۱۴۰۵ بر اثر تیراندازی مستقیم نیروهای سرکوبگر سپاه تروریستی پاسداران در مسیر بانه به مریوان، فعال و هنرمند محبوب و میهن‌پرست کوردستان و شهر سنج، «مهدی توکلی» به همراه مادرش «مریم اصلانی» و خواهرش «سمیه توکلی» به شهادت رسیدند.

ترور فعالان مدنی جامعه کوردستان در حالی است که رژیم پس از انقلاب «ژینا - ژن، ژیان، نازادی» و قیام دی‌ماه ۱۴۰۴ و همچنین دو جنگ ۱۲ و ۳۹ روزه، در اوج بحران داخلی و خارجی خود قرار دارد و با این اقدام دهنشانه بر آن است تا بحران‌ها را از خود دور کرده و با ایجاد رعب و وحشت جامعه را سرکوب کند. دیکتاتوری جمهوری اسلامی پس از ۴۸ سال، بار دیگر و در ماه مرداد با ارائه لایحه «مبارزه با جنایات علیه بشریت» به مجلس، در پی آن برآمده است تا با تکرار فتوای جهاد خمینی به اقدامات تروریستی خود علیه فعالان مدنی مشروعیت ببخشد.

جمهوری اسلامی ایران که در وضعیت نابودی غیرقابل بازگشت قرار گرفته و نیز هراسش از جامعه مدنی و فعالان به بالاترین سطح خود در ۴۸ سال گذشته رسیده است، همچنان به جنایات خود مانند اعدام، به رگبار بستن و ترویج ترس و ارباب در جامعه ادامه می‌دهد. کوردستان ایران در طول ۴۸ سال گذشته کانون اصلی مقاومت و ایستادگی در برابر دیکتاتوری جمهوری اسلامی ایران بوده است. به همین دلیل، در ادامه این سیاست ترور و خشونت نیز، بار دیگر فعالان کوردستان هدف اصلی قرار گرفته‌اند و در هر منطقه از کوردستان رژیم با روش‌های گوناگون برای ترور ملت‌مان تلاش می‌کند.

تمامی اقدامات جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که این رژیم تروریستی رسماً علیه ملت ما و دیگر ملل ایران اعلام جنگ کرده است. ازاین‌رو، بیش از هر زمان دیگری نیازمند اتخاذ موضعی واحد، عمومی و همه‌جانبه و مبارزه‌ای مشترک در برابر این رژیم تروریستی هستیم.

در پایان ضمن ابراز تسلیت و همدردی به خویشاوندان و دوستان خانواده توکلی و همچنین میهن‌دوستان و فعالان مدنی کوردستان، اعلام می‌کنیم که این اقدام تروریستی رژیم اشغالگر ایران را به شدت محکوم می‌کنیم. همچنین از تمامی فعالان جامعه مدنی در کوردستان و ایران دعوت می‌کنیم که در برابر این اقدامات تروریستی رژیم با اتخاذ موضعی مشترک و مبارزه‌ای مشترک، آن را ناچار کنند تا به این اقداماتش پایان دهد.

ائتلاف نیروهای سیاسی کوردستان ایران

۶ مرداد ۱۴۰۵

۲۸ ژوئیه ۲۰۲۶

توضیح بیشتر:

ائتلاف احزاب سیاسی کوردستان ایران پیشتر در بیانی‌هی در خصوص رویدادهای اخیر کوردستان اعلام کرده بود که ضمن گرامی‌داشت یاد جان‌باختگان این حملات و ابراز همدردی با خانواده‌ها، هم‌زمان و همراهان آنان، این خسارت‌ها را زبانی برای سراسر جنبش کوردستان می‌داند. این ائتلاف تأکید می‌کند که وحدت و همبستگی در میان نیروهای سیاسی کوردستان ایران یک انتخاب نیست، بلکه ضرورتی راهبردی برای مقابله با این حملات است.

ائتلاف همچنین بر حفظ توان و انسجام نیروها و تقویت ثبات داخلی خود تأکید دارد و آن را زمینه‌ای برای گسترش تلاش‌ها در عرصه بین‌المللی به‌منظور معرفی وضعیت انسانی کوردستان و افشای جنایت‌های جمهوری اسلامی می‌داند. از این رو، بر پیگیری راه‌حلی عادلانه برای مسئله کورد و گسترش روابط و جلب حمایت‌های بین‌المللی اصرار می‌ورزد تا جامعه جهانی در برابر این تجاوزها سکوت نکند و بر حقانیت مبارزه مردم کوردستان برای دستیابی به حقوق بنیادین خود و رد سرکوب و خشونت علیه آنان تأکید کند.

خالد عزیزی:

جمهوری اسلامی با بحران‌سازی به دنبال خرید زمان است



ایران و آمریکا را روندی فرسایشی توصیف کرد و گفت: جمهوری اسلامی با تداوم بحران‌ها و تنش‌های منطقه‌ای در پی خرید زمان و کاستن از فشارهای داخلی و خارجی است.

عزیزی افزود: مردم ایران هزینه ادامه این بحران‌ها را می‌پردازند و جمهوری اسلامی می‌کوشد با مدیریت بحران، بقای خود را حفظ کند.

نمی‌کند و قصد ندارد برای حکومت اقلیم کوردستان مشکلی ایجاد کند.

عزیزی همچنین درباره روابط اقلیم کوردستان و جمهوری اسلامی گفت: این روابط به سیاست‌های حکومت اقلیم مربوط است و احزاب کوردستان ایران تلاش می‌کنند در چارچوب شرایط موجود فعالیت کنند.

او در بخش دیگری از این گفت‌وگو، جنگ

بازی دوسر برد



آماری بودجه ارزیابی کرد که برای اقتصاد سرمایه‌داری، نشانه پویایی اقتصاد است. اما برای جمهوری اسلامی بازی به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد؛ تورم بی‌سابقه و فرسودگی تدریجی زیرساخت‌ها که بارها نابود کردنش در ادبیات ترامپ تکرار شده است. بحران داخلی حاصل از محاصره کامل و پنجه انداختن بر گوی اقتصاد بیمار؛ همان استراتژی‌ای است که ترامپ چند روز قبل در کاخ سفید بر آن تأکید کرد: «فشار سنگین، تحریم و محاصره کامل اقتصادی، آن‌ها را به تسلیم وامی‌دارد!

بازی برخلاف تصور عموم عوض شده است! این یک جنگ کلاسیک نیست، بلکه یک استراتژی برنامه‌ریزی‌شده برای عوض کردن ریل اقتصاد جهانی است، وقتی با دقت نگاه کنیم و ببینیم تمام عواید و سود این بحران به نفع واشنگتن تمام می‌شود!

در این میان، جمهوری اسلامی هم به نقش ناخواسته خود واقف شده است: تبدیل شدن به یک کارگزار بی‌اراده در بازی‌ای که او تنها یک مجری ساده است. حکومت اسلامی در میانه بازی و تله یک برنامه دقیق گرفتار شده و چاره‌ای هم به جز ادامه دادن ندارد. حالا این ادامه می‌خواهد با هر شعاری توأم باشد؛ «مقاومت تا پیروزی» یا «جنگ، جنگ تا پیروزی» کلماتی است که تاریخ مصرفی جهان‌سومی دارد و برای مصرف داخلی خلق شده است. جمهوری اسلامی دقیقاً با ایجاد بحران، ناخواسته مشغول خدمتگزاری به جبهه غرب است.

حالا می‌توان بازتاب آن جلسه دونفره ترامپ و نتانیاهو را تلویحا نتیجه‌گیری کرد: جمهوری اسلامی با حماقت‌های مکرر، برای این دو قدرت بزرگ دیگر یک تهدید تلقی نمی‌شود، بلکه یک فرصت است. فرصتی برای یک بازی دوسر برد برای ایالات متحده آمریکا...

می‌گوید: «آخرین گفت‌وگویی که چند روز پیش در کاخ سفید داشتیم، در فضای همکاری و مشورت واقعی اتفاق افتاد؛ جلسه‌ای که می‌توانم آن را طوفان فکری بگویم. راستی، چند ذهن تیزهوش هم آنجا بودند. در کل سه گزینه خوب است: مذاکره، رسیدن به توافق یا معامله کردن! گرچه من بر اساس تجربه، اعتمادی به جمهوری اسلامی ندارم؛ چون همیشه دروغ می‌گویند، اما چیزی هست که درباره ترامپ می‌خواهم بگویم؛ فکر نمی‌کنم او بخواهد شاهد فروپاشی اقتصاد جهانی باشد.

لازم نیست با دقت بیشتر یا کمتری به شاه‌کلید این حرف‌ها و رفتارها توجه کنیم، وقتی آشکار و روشن همیشه به یک واژه ختم می‌شود: اقتصاد، اقتصاد و اقتصاد! اما تصور عمومی چیست؟ تصور عمومی لابه‌لای اخبار و تحولات، به دنبال اتمام جنگ است که با شتاب اتفاق افتد! ولی این نبرد با شیب ملایمی به سمت و سوی فرمول «بیشترین سود و کمترین هزینه» تنظیم شده است.

دونالد ترامپ دیگر این جنگ را به چشم یک بحران بلندمدت نمی‌بیند، او همه این‌ها را مانند یک پروژه جاری و سودآور مدیریت می‌کند! در همین اثنا، شرکت‌های تولید تسلیحات به سودهای نجومی رسیده‌اند، وضعیت اشتغال در آمریکا متحول شده (بر خلاف تبلیغات ظاهری که مدام از گران شدن بنزین حرف می‌زنند) و اعزام ناوها به خاورمیانه دیگر یک هزینه سرسام‌آور نیست، بلکه یک سرمایه‌گذاری بلندمدت است! ما شاهد بستن پیمان‌های دفاعی متعددی در همین زمان بوده‌ایم و کانال‌های ارتباطی مختلفی در حوزه ارتباط‌های ژئوپلیتیک شکل گرفته است که همه این‌ها نتیجه «ترس کنترل‌شده و ادامه‌دار» بوده تمام این شرایط مدیریت‌شده را می‌توان یک نوسان

خالد عزیزی، سخنگوی حزب دموکرات کوردستان ایران، در گفت‌وگو با تلویزیون ایران اینترنشنال درباره ادعاهای جمهوری اسلامی پیرامون عملیات نظامی در اقلیم کوردستان، وضعیت احزاب کوردستان ایران، احتمال گسترش درگیری‌ها و چشم‌انداز جنگ ایران و آمریکا اظهار نظر کرد.

عزیزی گفت: ادعاهای مربوط به انجام عملیات زمینی نیروهای جمهوری اسلامی در مناطق فعالیت حزب دموکرات کوردستان ایران صحت ندارد.

او با اشاره به حملات موشکی جمهوری اسلامی به مقر احزاب کوردستان ایران و مناطق مختلف اقلیم کوردستان عراق گفت: تهران در سال‌های گذشته تلاش کرده است با ایجاد روایت‌های امنیتی، افکار عمومی ایران را نسبت به مرزهای کوردستان حساس کند و حضور نظامی خود در این مناطق را توجیه کند.

سخنگوی حزب دموکرات کوردستان ایران تأکید کرد که این حزب سیاست استفاده از خاک اقلیم کوردستان را به‌عنوان پایگاهی برای انجام حملات نظامی علیه جمهوری اسلامی دنبال



بابک ناصری

نقل‌قول معروفی است از ناپلئون که می‌گفت: مردمان نادان همیشه از گذشته حرف می‌زنند؛ عقلاً در فکر حال هستند و دیوانگان از آینده سخن می‌رانند!

این روزها اگر از کسی بپرسی عملکرد ترامپ در خصوص تحولات خاورمیانه چگونه بوده؟ بی‌شک انبوهی از نظرات، ترامپ را فاقد انسجام در تصمیم‌گیری و شخصیتی متزلزل می‌دانند. اما می‌توان به همه اتفاقاتی که تاکنون رخ داده و آنچه برای فردا در نظر گرفته شده است، به گونه‌ای دیگر نگاه کرد. ابتدا می‌رویم به سراغ آخرین پست او در شبکه اجتماعی؛ همان‌جا که به قول مقامات اسرائیلی باید دیدگاه‌های ترامپ را در صفحاتش پیگیری کرد!

نوشته است: مقام‌های جمهوری اسلامی واقعا دورو هستند؛ باورکردنی نیست. خودشان درخواست جلسه می‌دهند، بعضی‌شان حتی التماس می‌کنند! مذاکرات شروع می‌شود و قرار هم هست به زودی ادامه پیدا کند، اما بعد جلوی دوربین می‌گویند: اصلاً مذاکره‌ای در کار نیست، درباره هیچ‌چیزی صحبت نشده و فقط با عمان در ارتباط‌اند. بعد هم طبق معمول شروع می‌کنند به شعار دادن که تنگه هرمز با قدرت زیر کنترل آن‌هاست؛ در حالی‌که همین الان هم تنگه کاملاً در اختیار نیروی دریایی آمریکاست و محاصره‌ای روی بعضی‌ها به آن «دیوار فولادی آمریکا» می‌گویند، برقرار شده است. هیچ‌چیز وارد ایران نمی‌شود، مگر اینکه ما بخواهیم و تا وقتی توافقی حاصل نشود یا تسلیم کامل اتفاق نیفتد، وارداتی صورت نخواهد گرفت!

دقیقا نکته در آخرین سطرهای این پست است؛ جایی که او در منازعه و جنگ، نقش اقتصاد را گوشزد می‌کند. بازی خودش را با رویکردهای گوناگونی پیش می‌برد که در نگاه اول متزلزل و بی‌ثبات به نظر می‌رسد، اما چنین نیست! تأیید این نگاه را می‌توان به راحتی در مصاحبه دیشب نتانیاهو استنباط کرد؛ مردی که این روزها به خصوص در خاورمیانه، نامش در کنار نام ترامپ تکرار می‌شود. نتانیاهو

ترور وین؛ خنجری بر پیکر دموکراسی و چالش بزرگ حقوق بین‌الملل بود

مصاحبه: شهرام سبحانی

اشاره: گفت‌وگوی پیش‌رو با شکریا برادوست، پژوهشگر امنیت بین‌الملل، متمرکز بر واکاوی ابعاد حقوقی، سیاسی و تاریخی ترور دکتر عبدالرحمان قاسملو است. این مصاحبه با کالبدشکافی پرونده ترور وین، ناکارآمدی و آسیب‌های ساختاری واردشده بر اصل «مصونیت دیپلماتیک» و «امنیت مذاکرات» در عرصه حقوق بین‌الملل را به چالش می‌کشد. در ادامه، با مقایسه تطبیقی رویکرد منفعلانه اتریش و دادگاه می‌کونوس در آلمان، به نقش منافع سیاسی در اجرای عدالت پرداخته شده است. همچنین، پیامدهای این ترور بر تضعیف گفتمان اپوزیسیون و ضربه به اندیشه دموکراسی‌خواهی در ایران بررسی می‌شود. در نهایت، اندیشه نهاده‌محور دکتر قاسملو به‌عنوان الگویی برای گذر از فردگرایی و دست‌یابی به همزیستی دموکراتیک برای نسل جوان بازخوانی شده است.

خانم برادوست خیلی ممنون از اینکه دعوت ما را پذیرفتید، ابتدا با این سوال مصاحبه را شروع می‌کنم که، دکتر قاسملو و همراهانش در وین، پایتخت اتریش در حین مذاکره با فرستادگان رسمی حکومت ایران ترور شدند. از منظر حقوق بین‌الملل، رفتار دولت اتریش در قبال عاملان ترور و آزاد کردن آن‌ها تحت فشارهای سیاسی، چه آسیب قانونی و ساختاری به مفهوم مصونیت دیپلماتیک و عدالت بین‌المللی وارد کرد؟

در خصوص آسیب‌های قانونی و ساختاری این ترور به مفهوم «مصونیت دیپلماتیک» و عدالت بین‌المللی؛ به باور من از منظر حقوقی، قوانین بین‌المللی با چنین اقداماتی قدرت، کارایی و با‌دارندگی خود را از دست می‌دهند. اصل مصونیت دیپلماتیک یکی از مهم‌ترین قوانین بین‌المللی است که با این ترور به‌شدت به چالش کشیده شد.

این مسئله تنها محدود به این مورد خاص نیست؛ بلکه تمام عملیات‌های تروریستی جمهوری اسلامی از طریق سفارتخانه‌هایش - به‌ویژه در کشورهای اروپایی که مدعی پایبندی کامل به حقوق بین‌الملل هستند و روابط خود را بر این اساس سازماندهی می‌کنند - ناقض این اصول بوده است. زیر پا گذاشتن امنیت و حقوق شهروندی در این کشورها، چالش و بن‌بستی بزرگ برای حقوق بین‌الملل و خود کشورهای غربی ایجاد کرده است.

علت پیوند زدن این موضوع به چالش کشیده شدن حقوق بین‌الملل این است که دیپلمات‌های جمهوری اسلامی با سوءاستفاده از همین «مصونیت دیپلماتیک» که قانون در اختیارشان قرار داده، در ترور دکتر قاسملو و سایر ترورهای مشابه دست داشته‌اند.

این موضوع می‌تواند یک کیس حقوقی بسیار قوی، مستند و آشکار در دادگاه‌های بین‌المللی باشد؛ نه فقط برای دکتر قاسملو و کوردستان، بلکه برای کل ایران. پرونده‌ای که نشان می‌دهد قوانین بین‌المللی در مواجهه با دولتی که حامی تروریسم است و از طریق دیپلمات‌ها و سفارتخانه‌های خود دست به ترور می‌زند، با چه ناکارآمدی و چالشی روبرو می‌شوند.

از سوی دیگر، این‌گونه اقدامات اعتماد به «امنیت مذاکرات» را کاملاً از بین می‌برد. در حال حاضر که کشورهای اروپایی به عنوان محل مذاکره یا پناهگاه اپوزیسیون شناخته می‌شوند، وقوع چنین ترورهایی اعتبار و امنیت این کشورها را زیر سوال می‌برد و اعتماد به امنیت فضای گفت‌وگو با رژیم‌هایی مانند جمهوری اسلامی را - حتی در خاک اروپا نابود می‌سازد. در نهایت، ترور دکتر قاسملو و طرح‌های تروریستی مشابه، قانون مصونیت دیپلماتیک را زیر سوال برده است. اما

پرسش اصلی این است که چرا تا کنون پیگیری‌های لازم و چالش‌های حقوقی جدی در سطح بین‌المللی انجام نشده است؟ به اعتقاد من، این بی‌عملی به جایگاه و هویت اکثر ترورشده (مظلومیت و حاشیه‌راندگی سیاسی) و همچنین روابط و منافع دیپلماتیک میان دولت‌ها بازمی‌گردد.

سه سال پس از ترور وین، ترور می‌کونوس در برلین اتفاق افتاد، اما دادگاه آلمان برخلاف اتریش و بدون توجه به ملاحظات و فشارهای سیاسی این پرونده را به اتمام رساند و بالاترین مقامات ایران را محکوم کرد. چرا دولت اتریش نتوانست به دستاوردی مشابه دولت آلمان برسد؟

در این مورد که چرا دولت آلمان متفاوت‌تر از دولت اتریش رفتار کرد و دستاوردهای متفاوتی داشت، این موضوع به پروسه‌ی دادگاهی‌کردن و همان فشارهای سیاسی بازمی‌گردد که باعث شد در اتریش پرونده ناتمام بماند و مراحل حقوقی خود را طی نکند؛ در حالی که در آلمان، مسیر قضایی تا انتها طی شد.

این تسلیم‌شدن اتریش در برابر فشارهای سیاسی بود، در حالی که از نظر حقوقی پرونده‌ی ترور وین بسیار قوی‌تر و دقیق‌تر بود؛ زیرا این ترور در حین مذاکرات و مستقیماً توسط نمایندگان جمهوری اسلامی صورت گرفت. یعنی تروری نبود که توسط شخص یا گروهی غیررسمی انجام شده باشد و بعداً ادعا شود به جمهوری اسلامی وابسته بوده‌اند. این شفاف‌ترین پرونده‌ی تاریخی است که نمایندگان رسمی یک دولت دست به ترور زده‌اند. این نکته‌ی بسیار مهمی است که باید همواره بر آن تأکید و برجسته شود.

این پرونده بسیار قوی بود و همچنان پرونده‌ی حقوقی بسیار محکمی علیه جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود؛ چرا که موضوع، رابطه‌ی مستقیم بین رهبری بخشی از کوردها با حکومت ایران بود، نه تروری که در آن جمهوری اسلامی گروهی را اجیر کرده یا فردی را فرستاده باشد. در اینجا مستقیماً خود حکومت ایران محکوم می‌شود.

متأسفانه دولت اتریش تحت همین فشارهای سیاسی پرونده را به نتیجه نرساند. در حالی که این پرونده می‌توانست علاوه بر تأثیر مستقیم بر روابط با جمهوری اسلامی، در سطح بین‌المللی نیز قوانین بسیاری را به چالش بکشد و شاید تغییرات مهم‌تر و بهتری در قوانین و مصونیت‌های دیپلماتیک ایجاد کند؛ اجرایی‌شدن این پروسه می‌توانست مانع از ترورهای بعدی، از جمله ترور می‌کونوس که سه سال بعد از ترور وین رخ داد، بشود. اما متأسفانه دولت اتریش چنین سیاستی را پیش نگرفت و این یکی از شکست‌های بزرگ در تاریخ حقوق بین‌الملل و روابط کشورهای اروپایی با جمهوری اسلامی است.

ترور دکتر قاسملو صرفاً حذف فیزیکی یک رهبر سیاسی نبود، بلکه ضربه‌ای کاری به نوعی نگاه برای آینده‌ی ایران، دموکراسی برای این کشور و تأمین حقوق ملی برای همه‌ی ملت‌های داخل این جغرافیای سیاسی بود. شما پیامدهای بلندمدت این ترور را در تضعیف گفتمان اپوزیسیون ایرانی و تضعیف ساختاری سازی اپوزیسیون جمهوری اسلامی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

از نظر سیاسی و تاریخی، ترور دکتر عبدالرحمان قاسملو ضرباتی سنگین و جبران‌ناپذیر به آینده دموکراتیک ایران و انسجام اپوزیسیون وارد کرد. نخست اینکه این ترور رهبری را از میان برد که می‌توانست نقش پلی میان خواسته‌های ویژه ملت‌ها به‌ویژه مردم کورد و آینده دموکراتیک ایران ایفا کند؛ فقدان چنین رهبریتی تا به امروز مانعی بر سر راه شکل‌گیری یک اپوزیسیون متحد و مقتدر بوده است و اگر ایشان در قید حیات بود، چالش‌های پیش روی ایجاد آلترناتیو به‌ویژه پس از جنبش «ژن، ژیان،

ثا‌زادی» به مراتب کمتر می‌شد، چرا که تاریخ، بینش و فلسفه سیاسی او مسیر را برای همگرایی و نزدیک‌تر شدن جامعه سیاسی ایران هموار می‌کرد. دوم اینکه ترور او در جریان گفتگوها، ضربه‌ای مهلک به عنصر «اعتماد» برای دیالوگ با حکومت مرکزی و حتی میان خود گروه‌های اپوزیسیون وارد کرد و سرمایه گفتگو را از بین برد؛ موضوعی که امروز مانع اصلی ایجاد همصدایی علیه جمهوری اسلامی است. سوم اینکه در سطح جنبش کوردستان نیز فقدان او موجب بروز نوعی محافظه‌کاری و نداشتن شجاعت سیاسی در میان رهبران کنونی شده است، چرا که بسیاری از آن‌ها از ترس از دست دادن پایگاه اجتماعی خود، جرئت عبور از موانع و طرح مباحث بنیادین را ندارند، در حالی که دکتر قاسملو بر اساس فلسفه فکری خود (که می‌گفت: «نگوید زنده‌باد قاسملو») شخصیتی بود که انگیزش به اصول بود نه جایگاه فردی، و از شکستن خط‌قرمزها برای اهداف بزرگ‌تر هراسی نداشت. از سوی دیگر، زمان‌بندی این ترور بسیار حساس بود؛ این اقدام درست پس از پایان جنگ هشت‌ساله ایران و عراق رخ داد، یعنی زمانی که حکومت دیگر نمی‌توانست جنگ را بهانه‌ای برای سرکوب مطالبات برحق مردم و عمل نکردن به وعده‌هایش قرار دهد. در این مقطع، بزرگ‌ترین ترس جمهوری اسلامی از رهبرانی بود که توانایی بسیج و هدایت توده‌های معترض را داشتند و دکتر قاسملو در صدر این چهره‌ها قرار داشت؛ از این رو، ترور او (همراه با رویدادهایی چون اعدام‌های سال۶۷) طرحی خشونت‌بار برای خنثی‌سازی این پتانسیل رهبری در یک برهه حساس تاریخی بود.

ترور وین در دورانی از حاکمیت جمهوری اسلامی رخ داد که غرب پروژه‌ی گفتگوی انتقادی با رژیم را دنبال می‌کرد. اروپا چه دستاوردی از این سیاست مدارا با جمهوری اسلامی تحت عنوان رئال‌پولیتیک داشت؟

توضیح چندانی برای افزودن ندارم؛ چرا که موضوع کاملاً روشن است. کشورهای اروپایی در مقاطع متعدد تاریخی - چه در آن دوران و چه در حال حاضر - همواره بر مبنای منافع خود و برای حفظ روابط با جمهوری اسلامی، رویکرد مدارا و سازش را در پیش گرفته‌اند.

این سیاست مبتنی بر منافع مقطعی، اشتباه راهبردی و همیشگی کشورهای اروپایی بوده است. آن‌ها همچنان بر طبل این سیاست می‌کوبند که گویا حفظ رابطه با جمهوری اسلامی می‌تواند ابزاری برای مهار و کنترل این حکومت باشد.

نمود بارز چنین رویکردی را می‌توان در طول تاریخ روابط اروپا و جمهوری اسلامی، به ویژه در پرونده‌هایی مانند ترور وین و سیاست‌های اتخاذشده در قبال آن به روشنی دید. از این رو، به باور من این پرسش نیازی به توضیح بیشتری ندارد.

دکتر قاسملو تلاش می‌کرد مسئله‌ی کورد را با دموکراسی، مفاهیم مدرن چپ دموکراتیک و حقوق بشر جهانی پیوند بزند. امروز که خاورمیانه درگیر بحران‌های هویتی شدید است، تفکر قاسملو چگونه می‌تواند به عنوان یک نگاه مؤثر و بنیادی برای همزیستی دموکراتیک در ایران آینده عمل کند؟

شاید نتوانم پاسخی کاملاً جزئی ارائه دهم، اما برداشت و تحلیل خود را مطرح می‌کنم و اگر نیازی به اصلاح یا تکمیل داشت، خرسند می‌شوم آن را تذکر دهید.

درباره د.قاسملو آنچه در ذهن دارم



این است که او در جنبش سیاسی خود، مفاهیم و گفتمان اولیه (که عمدتاً برگرفته از اندیشه چپ و سوسیالیسم بود) را به مرور زمان و بر اساس خوانش خود از تغییرات سیاسی بین‌المللی بازتعریف کرد. او کوشید این تحولات گفتمانی در عرصه بین‌الملل را به مطالبات مردم کورد پیوند زند تا از ظرفیت مفاهیم نوپدید و نظم حاکم، برای پیشبرد حقوق ملی و گفتمان سیاسی کوردها بهره ببرد.

اگرچه شاید مطالعه تفصیلی درباره‌ی سیر دقیق تغییر این مفاهیم نداشته باشم، اما بر اساس شناختی که از سیر فعالیت سیاسی، دوران رهبری و نوشته‌های او دارم، می‌توانم بگویم که این تحول فکری و گفتمانی به روشنی در مسیر او دیده می‌شود. اما در مورد بخش دوم سؤال و بحث 'بحران هویت در خاورمیانه'؛ راستش را بخواهید من چندان با طرح این سؤال به این شکل موافق نیستم؛ چرا که در خاورمیانه اصطلاحاً 'بحران هویت' نمی‌بینم، بلکه آنچه شاهد آن هستیم نوعی 'آگاهی هویتی' یا بیداری فکری نسبت به هویت‌هاست. بنابراین به جای بحران، با مرحله‌ای از آگاهی و خودآگاهی هویتی مواجه هستیم.

زنان همواره در حفظ حافظه تاریخی، بازتولید هویت ملی و هدایت مبارزات مدنی و سیاسی کوردستان نقش کلیدی داشته‌اند. از دیدگاه شما، جامعه زنان کوردستان چگونه توانسته است روایت و داستان زندگی و مبارزه‌ی دکتر قاسملو را در مبارزات خود عجین سازد؟

راستش را بخواهید چون پاسخ دقیق و مشخصی ندارم، شاید این موضوع را بتوان به عنوان یک گلابه از حزب دموکرات مطرح کرد، چرا که من تا به حال مطالعه یا داده‌ی مستندی ندیده‌ام که بر اساس آن بشود گفت فعالیت سیاسی زنان چه تغییرات یا تفاوت‌هایی داشته است. بنابراین، متأسفانه به دلیل نبود اطلاعات کافی، امکان پاسخگویی به این سوال را ندارم.

اگر بخواهیم داده‌ها و فکت‌های تاریخی زندگی و مبارزه‌ی دکتر قاسملو را به عنوان منبعی برای بازسازی هویت ملی و سیاسی بنگریم، مهم‌ترین پیام، درس یا آموزه این روز برای نسل نو که مسئولیت رهبری و آینده جامعه را بر عهده دارد، چیست؟

به باور من، مهم‌ترین پیام و میراث دکتر قاسملو برای نسل آینده درباره مسئله رهبری و آینده جامعه، پیوند زدن حقوق کوردها و سایر ملت‌ها به ساختارها و نهادهای دموکراتیک بود؛ چرا که بدون وجود نهادهای دموکراتیک، حقوق هیچ‌یک از این ملت‌ها تأمین و تضمین نخواهد شد. مسئله حیاتی دیگر، نوع و شیوه رهبری جامعه و فاصله گرفتن از «رهبری فردمحور» است. متمرکز کردن تمام



مبارزات، بسیج عمومی و فعالیت‌های جامعه حول محور یک شخص، بر اساس تجارب تاریخی و روان‌شناسی دیکتاتورها، در غیاب نهادها و قوانین محدودکننده، ناگزیر به دیکتاتوری می‌انجامد. چنین رهبرانی در نهایت خود به بزرگ‌ترین ضربه علیه دموکراسی، نهادهای مردمی، سلامت سیاسی و حتی امنیت جامعه تبدیل می‌شوند.

در گفتمان و سیاست دکتر قاسملو، جایگاه و مسئولیت رهبری هرگز به سمت فردگرایی مطلق نرفت. تمرکز اصلی او همواره بر اهمیت نهادسازی بود؛ زیرا باور داشت که تنها با ساختن نهادهای دموکراتیک می‌توان آینده‌ای پایدار و آزاد را تضمین کرد. این تجربه و گفتمان ارزشمند دکتر قاسملو، درس بزرگ و راهگشایی است که نسل جوان می‌تواند برای ساختن آینده از آن بهره گیرد.

از نگاه شما آیا پرونده ترور دکتر قاسملو و همراهانش مختومه است؟

در خصوص این پرونده، همان‌طور که پیش‌تر اشاره کردم، موضوع به هیچ‌وجه مختومه نیست. علاوه بر مقتوح بودن، این پرونده یکی از معدود مواردی است که ظرفیت حقوقی لازم برای به چالش کشیدن و حتی تغییر قوانین بین‌المللی را دارد. از این رو، ضرورت دارد با چنین نگاهی به موضوع پرداخته شود؛ چرا که مسئله صرفاً شخص دکتر قاسملو یا موضوع کوردها نیست.

مسئله اصلی، وقوع یک ترور در حین گفتگو و در خاک یک کشور ثالث است؛ اقدامی که امنیت مذاکرات، اصل مصونیت دیپلماتیک و اعتبار هرگونه گفتگوی آتی با چنین دولت‌هایی را کاملاً زیر سوال می‌برد. تمام این مولفه‌ها نشان می‌دهد که این پرونده می‌تواند یکی از مهم‌ترین پرونده‌های حقوقی بین‌المللی برای به چالش کشیدن قوانین موجود و بازنگری در مصونیت‌های دیپلماتیک کشورهای نظیر جمهوری اسلامی باشد.

تأکید من بر این ابعاد به این دلیل است که ایجاد چالش و اصلاح در این قوانین، و همچنین خلق یک ساختار و تضمین حقوقی با‌دارنده، می‌تواند مانع از تکرار چنین ترورهایی شود. با چنین تضمینی، اگر در آینده هر دولتی - و نه فقط جمهوری اسلامی - بخواهد با مخالفان خود وارد گفتگو شود، خواهد دانست که ترور رهبران اپوزیسیون در چنین مقطع و مکانی، عواقب سنگین حقوقی در عرصه بین‌المللی به همراه دارد.

از نظر من، این پرونده یکی از مهم‌ترین پرونده‌های تاریخی است که می‌توان از آن برای تحول در عرصه حقوق بین‌الملل بهره برد. متأسفانه تاکنون توجه شایسته‌ای به این ظرفیت حقوقی نشده است که این امر نیز به کم‌کاری‌های حقوقی گذشته و موانع موجود بازمی‌گردد.

«ائتلاف» در تقابل با «وحدت»؛

تبارشناسی صورت‌بندی سیاسی در جامعه کوردی



کوتاه‌مدت، واکنش‌های اضطراری و بقای فیزیکی گیر می‌کند. در این وضعیت، وحدت نه یک غایت بنیادین، بلکه ابزاری لحظه‌ای و کاتالیزوری برای پیشبرد مذاکرات و چانه‌زنی‌های جناحی است.

فرجام سخن

بنابراین، آنچه امروزه به‌عنوان بحران در جامعه کوردی ظاهر می‌شود، صرفاً فقدان مکانیکی ائتلاف‌ها یا کمبود هم‌پیمانی‌های روی کاغذ نیست؛ بلکه دگرگونی بنیادین در جایگاه مفهومی و رتبه‌شناختی «وحدت» در زبان و دیسکورس سیاست است. وحدت از یک بنیان و ریشه اجتماعی به یک متغیر ثانویه و محصول چانه‌زنی‌های سیاسی تقلیل یافته است. این جابه‌جایی معرفت‌شناختی و زبانی است که باعث می‌شود ائتلاف‌ها، هرچقدر هم فراگیر و پرطمطراق باشند، نتوانند مسئله انسجام ساختاری را حل کنند. آنها صرفاً شکاف‌ها را پنهان می‌کنند، بی‌آنکه زمین گسست‌خورده‌ی امر اجتماعی را ترمیم نمایند. واسازی این رژیم معنایی حاکم، نخستین گام ضروری برای رهایی آگاهی سیاسی کوردی از انسداد ساختاری کنونی و بازگشت به اصالت امر اجتماعی است.

الف) سیاسی‌سازی افراطی امر اجتماعی: در این وضعیت، کل قلمروی زیست‌جهان (از فرهنگ و هنر گرفته تا ادبیات و هویت) دستخوش استعمار منطق قدرت شده و در نهایت به سطح رقابت و قطب‌بندی حزبی ترجمه می‌شود. نتیجه این فرآیند، انسداد خلاقیت‌های مدنی و ترجمه شدن مفهوم وحدت صرفاً از زاویه و منافع قدرت سیاسی روزمره است.

ب) انحصار زبان نمایندگی: احزاب با بلعیدن تدریجی اندام‌های جامعه مدنی و فضا‌های مستقل روشنفکری، خود را به «تنها زبان بیان امکان‌پذیر برای جامعه» تبدیل می‌کنند. وقتی نهادهای میانجی و مستقل مدنی مضمحل می‌شوند، احزاب کانال‌های انحصاری بازنمایی حقیقت می‌شوند. در نتیجه، «وحدت» دیگر تجربه زیسته، درون‌زا و پویای مردم نیست، بلکه پروژه‌ای بوروکراتیک و مکانیکی است که باید توسط نمایندگان سیاسی در پشت درهای بسته مدیریت و دیکته شود.

ج) جایگزینی افق با تاکتیک: به‌جای بحث درباره افق‌های مشترک بلندمدت، استراتژی‌های کلان ملی و پیوندهای عمیق تاریخی، امر سیاسی در سطح تاکتیک‌های

شالوده‌حافظه جمعی را می‌سازد.

لایه عاطفی-اجتماعی: حس تعهد متقابل، هم‌سرنوشتی، اعتماد افقی میان آحاد جامعه و احساس تعلق وجودی که فراتر از وفاداری‌های حزبی قرار می‌گیرد.

لایه نهادی: نهادهای مدنی، فرهنگی و فکری پایداری که فراتر از اراده کارگزاران، اشخاص و احزاب دوام می‌آورند و بقای تاریخی امر اجتماعی را تضمین می‌کنند.

نکته مهم اینجاست: وحدت چیزی نیست که «بعداً و از بالای سر توده‌ها ساخته شود»، بلکه چیزی است که اگر نباشد، حتی ائتلاف‌های سیاسی نیز بر زمین سست و لغزان شکل می‌گیرند. از این منظر، جامعه‌ای ممکن است دارای ده‌ها ائتلاف سیاسی رسمی باشد، اما همچنان در وضع تششت روحی و فاقد وحدت باشد؛ یعنی فاقد آن زمینه و بستر استواری که در آن، اختلافات تفسیری بتوانند بدون تبدیل شدن به فروپاشی، خصومت کور و آنومی اجتماعی، مدیریت شوند.

مکانیزم تقلیل: چگونه وحدت به اتحاد فروکاسته می‌شود؟ چالش اصلی دقیقاً در ردیابی این فرآیند است: این تقلیل چگونه رخ می‌دهد؟ می‌توان سه مکانیسم و پویایی ساختاری را در این رژیم معنایی شناسایی کرد:

صورت‌بندی اتحاد: منطق قدرت و

ائتلاف

در سطح سیاست عملی، «ائتلاف» معمولاً به‌عنوان یک ضرورت تاریخی یا استراتژیک معرفی می‌شود. اما اگر دقیق‌تر نگاه کنیم، ائتلاف در این معنا یک سازوکار تولید قدرت و حفظ بقای تشکیلاتی است، نه تولید انسجام اجتماعی. در این منطق، کنشگران سیاسی به‌جای خلق یک افق مشترک اجتماعی، وارد فرآیند تنظیم موازنه‌های قدرت و توزیع رانت‌های نمادین و مادی می‌شوند. اتحاد در این سطح سه ویژگی ساختاری دارد:

اول، موقتی بودن: ائتلاف‌ها تا زمانی معتبرند که توازن منافع و مقتضیات ژئوپلیتیکی حفظ شود. این خصلت تاپیکال و گذرا، یعنی هیچ تعهدی به استمرار مفهوم همبستگی در سطح زیست‌جهان جامعه وجود ندارد.

دوم، نخبگانی بودن: ائتلاف‌ها معمولاً در سطح رهبران و احزاب شکل می‌گیرد، نه در کانال‌های افقی جامعه. جامعه در بهترین حالت «نمایندگی» توده‌ای می‌شود، بی‌آنکه مشارکت واقعی، انسدام‌وار و نهادی در ساخت آن داشته باشد.

سوم، ابزاری بودن افق مشترک: وحدت در این منطق، نه یک کیفیت اگزистانسیال یا وضعیت واقعی، بلکه یک دال تهی و ابزار تبلیغاتی برای مشروعیت‌بخشی به ائتلاف‌های مقطعی است.

در نتیجه، ائتلاف اگرچه در ظاهر به‌عنوان راه‌حل بحران تفرق مطرح می‌شود، اما خود بر پایه‌ی نوعی تقلیل بنیادین از امر اجتماعی عمل می‌کند: تقلیل جامعه به میدان رقابت مکانیکی قدرت.

وحدت به‌مثابه افق اجتماعی: امر

پیشینی همبستگی

در مقابل، «وحدت» را نمی‌توان به سطح توافق سیاسی فروکاست. وحدت، اگر معنای قوی آن را بگیریم، نه نتیجه توافق، بلکه شرط امکان فهم «ما» به‌عنوان یک کل اجتماعی است. این وحدت، پیش از آنکه توسط تکنوکراسی حزبی مصادره شود، در قالب یک امکان سرکوب‌شده یا حقیقت تاریخی در سه لایه قوام می‌یابد:

لایه نمادین: زبان مشترک، روایت‌های تاریخی منسجم، و امکان فهم متقابل که



شاهو حسینی

مسئله‌ای که در این نوشتار دنبال می‌شود، نه صرفاً یک اختلاف واژگانی میان دو مفهوم سیاسی، بلکه یک جابه‌جایی در سطح صورت‌بندی امر اجتماعی است؛ جابه‌جایی‌ای که در آن «وحدت» به‌تدریج از مقام یک افق وجودی و شرط امکان همبستگی، به سطح یک ابزار یا برساخت ثانویه در منطق «ائتلاف» فروکاسته می‌شود. در اینجا باید از همان ابتدا یک فرض رایج را به تعلیق درآورد: اینکه بحران جامعه صرفاً ناشی از فقدان هم‌پیمانی‌های سیاسی است. چنین فرضی، مسئله را در سطح توزیع قدرت میان بازیگران سیاسی نگه می‌دارد و از دیدن لایه‌های عمیق‌تر بازمی‌آماند. آنچه در این متن موضوع پرسش قرار می‌گیرد، این است که خود امکان فهم «وحدت» چگونه دگرگون شده است؛ و چرا در بسیاری از گفتارهای معاصر جامعه کوردی (به‌ویژه در تجربه‌های انباشته‌شده پس از تحولات ساختاری و جبهه‌ای دهه‌های اخیر) وحدت دیگر نه به‌مثابه یک وضعیت درون‌اجتماعی، بلکه به‌مثابه نتیجه‌ی احتمالی شبه‌توافقات سیاسی فهم می‌شود. در این چارچوب، «ائتلاف» به‌عنوان یک منطق عمل سیاسی ظاهر می‌شود: منطق ائتلاف، چانه‌زنی، تقسیم موقعیت‌ها و مدیریت تعارض. ائتلاف، در این معنا، همواره وابسته به وضعیت‌های گذراست و در افق منافع قابل بازتنظیم عمل می‌کند. اما مسئله زمانی آغاز می‌شود که این منطق، خود را به‌عنوان معیار فهم کلی جامعه تحمیل می‌کند و سایر سطوح پیوند اجتماعی را در خود جذب می‌نماید. در چنین وضعی، وحدت دیگر نه یک بنیان، بلکه یک محصول فرعی تلقی می‌شود؛ چیزی که باید ساخته شود، آن هم عمدتاً از مسیر توافق نخبگان سیاسی. این جابه‌جایی را می‌توان به‌مثابه یک تبارشناسی صورت‌بندی سیاسی فهم کرد: یعنی بررسی اینکه چگونه یک شیوه‌ی خاص از سخن گفتن درباره جامعه، به‌تدریج امکان‌های دیگر اندیشیدن را محدود می‌کند.

در اینجا مسئله این نیست که ائتلاف «بد» و وحدت «خوب» است، بلکه این است که چه نوع رژیم معنایی باعث می‌شود وحدت تنها در افق ائتلاف قابل تصور باشد. این همان نقطه‌ای است که در آن زبان سیاست، به‌جای توصیف جامعه، در حال تولید مرزهای امکان فهم آن می‌شود. اگر از این زاویه نگاه کنیم، بحران نه در نبود وحدت به‌عنوان یک امر بدیهی، بلکه در نحوه‌ی صورت‌بندی آن نهفته است. جامعه‌ای ممکن است از نظر سیاسی دارای ائتلاف‌ها و هم‌پیمانی‌های متعدد باشد، اما همچنان در سطحی عمیق‌تر با گسست در افق مشترک، بی‌اعتمادی نمادین و فقدان زبان مشترک برای فهم خود مواجه باشد. در این وضعیت، اتحادها نه تنها مسئله را حل نمی‌کنند، بلکه گاهی با تقلیل دادن اراده عمومی به سهم‌خواهی‌های جناحی، بحران انسجام را در سطحی دیگر بازتولید می‌کنند. بنابراین، هدف این نوشتار، حرکت از توصیف سطحی وضعیت‌های سیاسی به سوی پرسش از شرایط امکان آن‌هاست: چگونه «وحدت» از یک افق زیسته به یک مسئله‌ی مدیریتی تبدیل شد؟ و چگونه «ائتلاف» به تنها زبان معتبر برای سخن گفتن از همبستگی اجتماعی بدل گردید؟ پاسخ به این پرسش‌ها، مستلزم آن است که خود بداهت‌های سیاسی را مورد تردید قرار دهیم و نشان دهیم آنچه طبیعی به نظر می‌رسد، خود محصول یک تاریخ مفهومی و بازتولید ساختارهای قدرت است.

علی لیلان

غالب تحلیل‌ها بر این اساس بود که گویا جامعه زخمی و زجرکشیده ایران بعد از سرکوب متعدد اعتراضات به‌ویژه در خیزش «ژن، ژیان، آزادی» که هم از لحاظ مطالبات و هم از حیث گستردگی تفاوت زیادی با خیزش‌های دیگر داشت، در پی هر اقدام نظامی خارجی، رادیکال‌تر برخورد خواست و منجر به نابودی رژیم خواهد شد.

اگرچه در جنگ ۱۲ روزه که ماحصل کشمکش‌های ایران و اسرائیل بود، بساط سردارانی برچیده شد که از کوردستان «کشتن» را تمرین کرده و همان ارمغان را با خود به مناطق دیگر ایران بردند، این پاکسازی نویدبخش بود، اما همچنان، زندان‌ها مملو از فریاد حق‌خواهی و طناب دار اعدامش همچنان جنایت می‌بافت. تا به خیزش دی‌ماه سال ۱۴۰۴ رسید و مردمانی که از خیزش ژینا مرزهایشان را با حاکمیت جدا کرده بودند بار دیگر به دلیل ورشکستگی اقتصادی، شکاف طبقاتی، حکومت پلیسی، به خیابان‌ها آمدند و باز هم اهریمنان قرن بعد از فاجعه‌آفرینی در کلان‌شهرهای ایران و ایلام و ملکشاهی و ایوان و کرمانشاه در کردستان، در روزهای ۱۹ تا بیست و یکم دی بسان دهه ۶۰ در کمتر از دو روز بیش از سی هزار جوان را پرپر کردند.

سوال اینجاست چرا هرگاه جمعیت معترضین خیابان‌ها را به‌دست می‌گیرند ما شاهد کمک خارجی نیستیم؟

جواب آن برمی‌گردد به تفاوت تضعیف نظام با سقوط نظام، که کدام‌یک در راستای منافع ابرقدرت‌های جهانی و اقلیمی است، تا این لحظه با قاطعیت می‌توان گفت تضعیف

نظام در اولویت است.

و اما سوالی دیگر، چرا رژیمی که با اعتراضات مختلف روبرو بوده و حتی حملات شدید هوایی هم متحمل شده اما همچنان ملتی را به گروگان گرفته و با تکیه بر اریکه قدرت، قلدرمآبانه به زبان موشک

با جهان حرف می‌زند؟

اگر تا این لحظه به نتایج حمله‌های خارجی نگاه کنیم به این واقعیت پی می‌بریم که حملات شدید جنگ ۱۲ روزه و ۳۹ روزه اگرچه باعث تضعیف حکومت شده است اما میان سقوط یک دیکتاتوری با تضعیف آن تفاوت اساسی وجود دارد.

زیرا برای دیکتاتورهایی از جنس جمهوری اسلامی، حفظ نظام به هر قیمتی و در هر شکلی از «اهم واجبات» می‌باشد.

همچنین جمهوری اسلامی هر وقت در تنگنا قرار می‌گیرد با تهییج احساسات ملی-مذهبی، سوا از قشر خاکستری جامعه، حتی بر ایرانیان در سمت اپوزیسیون هم تاثیر می‌گذارد. همگان دیدیم که موج نارضایتی از حملات هوایی در چه شکل و ابعادی بود؟ ناله سر دادن و «وطن‌وطن»

کردن‌هایی که اغلب هدایت‌شده هم بودند، آب حقیقت را گل‌آلود کرد برای صید ماهی مکاری و مظلوم‌نمایی مجدد حاکمیت. در حالی که تعریف ساده وطن، وجود رفاه و کرامت و عزت انسانی و مساوات می‌باشد. موهباتی که ایرانی‌ها از آن بی‌نصیب بوده و هستند.

این درست است که هر عقل سلیمی از حمله بیگانگان به کشورش استقبال نمی‌کند اما وقتی رژیمی برای کشتن جوانان وطن از مزدوران کشورهای همسایه نیرو اجیر می‌کند و فجیعانه جنایت می‌کند طبیعی است که داغدیدگان در خیابان چشم به یاری خارجی بوزند.

اما دلایل اصلی سرپا ماندن جمهوری اسلامی را این‌گونه می‌شود خلاصه کرد، که شناخت این دلایل خود پاشنه آشیل سقوط رژیم می‌باشد:

سرکوب و ارعاب مردم از طرق مختلف

به‌طور کلی، ماهیت ستمگرانه این رژیم همچون دیگر دیکتاتورهای، در گستردگی نیروها و پلیس سرکوبگر آن متجلی است؛ ساختاری که از همان ابتدای انقلاب، شالوده‌اش با بنیان‌گذاری سپاه تروریستی پاسداران و شاخه‌های آن، به‌ویژه «بسیج»، ریخته شد و توسعه یافت. گستردگی و میزان سرسپردگی نیروهای مسلح رژیم به حدی است که در هنگام رویارویی با اعتراضات، نه تنها

به دفاع از حاکمیت بسنده نکرده، بلکه با بی‌رحمانه‌ترین شیوه از منافع شخصی و صنفی خود نیز پاسداری کرده‌اند.

• نبود طرح سیاسی که همان «پروژه‌ی سیاسی» گفته می‌شود که برای انسجام بیشتر مردم در خیزش‌ها امری ضروری است.

• ابرمدیاها و اخبار گمراه‌کننده، بزرگ‌نمایی‌های بی‌مورد! که یأس و وهم اجتماعی را دامن زده و حتی باعث گسست خیزش‌های خیابانی شد.

با توجه به رخداد‌های اخیر آنچه ناجی مردم ایران است، قبل از هر چیزی ایجاد طرحی دمکراتیک و همبستگی احزاب ریشه‌دار و شخصیت‌های مردم‌محور و انجمن‌های مردم‌نهاد می‌باشد نه صرفاً توجه به خارج مرزها.

دستپاچگی رژیم در برخورد با معترضین و اعدام‌های سریع، به صراحت گویای این حقیقت است که جمهوری اسلامی از درون و اعتراضات داخلی بیشتر واهمه دارد تا حملات هوایی.

نکته جوهری این است که طرح آلترناتیو مترقی با تایید و مشارکت اپوزیسیون دمکرات نه صرفاً معارض جمهوری اسلامی، هم این رژیم را به زانو در می‌آورد هم ابرقدرت‌ها را مجاب می‌کند برای پذیرش ایران پساجمهوری اسلامی.

آینده از آن کسانی است که امروز برای آن طرح دارند،

نه آنان که فقط از بحران می‌گویند



هر گذار واقعی زمانی آغاز می‌شود که احزاب از وضعیت واکنشی

بیرون بیایند، نخبگان سیاسی مسئولیت تاریخی خود را بپذیرند و برای

توزیع قدرت، نه مصرف بحران، برنامه داشته باشند؛ در غیر این صورت،

آنچه رخ می‌دهد تغییر نیست، بلکه بازتولید همان نظم فرسوده با زبان و چهره‌ای تازه است.

به‌تنهایی چیزی را حل نمی‌کند. بحران فقط در را باز می‌کند؛ این نیروهای سیاسی‌اند که باید از آن در عبور کنند. پس ما ملت کورد اگر خواهان تحولات جدی و عمیق هستیم، باید امروز برای فردایمان برنامه داشته باشیم. باید از سطح واکنش به سطح ابتکار برسیم، از سطح اعتراض به سطح طراحی، و از سطح حاشیه به سطح تصمیم‌سازی.

و در نهایت، باید دوباره و با صدایی روشن گفت: آینده از آن کسانی است که امروز برای آن طرح دارند، نه آنان که فقط از بحران می‌گویند. این جمله، فقط یک شعار نیست؛ یک اصل سیاسی است. اگر جامعه‌ی سیاسی ما کوردها این اصل را جدی بگیرد، می‌تواند نه فقط شاهد تغییر، بلکه یکی از معماران آن باشد. و این شاید مهم‌ترین مسئولیت تاریخی آنان در روزگار پیش‌رو باشد.

معماری این دوران باید از دل توازن نیروها، چرخش نخبگان و بازآرایی احزاب بیرون بیاید، نه از دل تمرکز، معامله‌های پشت‌پرده و مدیریت از بالا. هر گذار واقعی زمانی آغاز می‌شود که احزاب از وضعیت واکنشی بیرون بیایند، نخبگان سیاسی مسئولیت تاریخی خود را بپذیرند و برای توزیع قدرت، نه مصرف بحران، برنامه داشته باشند؛ در غیر این صورت، آنچه رخ می‌دهد تغییر نیست، بلکه بازتولید همان نظم فرسوده با زبان و چهره‌ای تازه است.

به بازتولید همان سیاست مردسالار و مرکزگرا منجر می‌شود. و چهارم، اینکه هرگونه پروژه‌ی آینده‌ساز باید از سطح اعتراض صرف عبور کند و به سطح طراحی سیاسی برسد.

در این میان، ما زنان می‌توانیم جایگاهی ویژه و تعیین‌کننده داشته باشیم. زن کورد فقط نماد رنج نیست؛ او حامل یک نگاه سیاسی عمیق است. زنی که هم تبعیض ملی را تجربه کرده و هم تبعیض جنسیتی را، بهتر از هر کسی می‌فهمد که آزادی بدون ساختار، دوام نمی‌آورد. حضور زنان در سیاست کوردستان، فقط یک مطالبه‌ی اخلاقی نیست؛ یک ضرورت سیاسی است. چون آینده‌ای که زنان در آن نقش نداشته باشند، آینده‌ای ناقص خواهد بود. و این را زنان مبارز ما، با تجربه، با شجاعت و با حضور مداوم خود، سال‌هاست که ثابت کرده‌اند.

دوران گذار برای ما، فقط یک فرصت تاریخی نیست؛ یک آزمون تاریخی است. اگر نیروهای سیاسی کوردستان نتوانند بر سر یک افق مشترک به تفاهم برسند، اگر نتوانند زبان مشترکی برای طرح مطالبات ملی، دموکراتیک و اجتماعی خود بسازند، دیگران این فرصت را تصاحب خواهند کرد. تاریخ بارها نشان داده است ملت‌هایی که در لحظه‌ی بحران برای آینده طرح ندارند، در لحظه‌ی تقسیم قدرت نیز سهم واقعی نخواهند داشت.

از این رو، سخن گفتن از بحران ایران، بدون سخن گفتن از طرح آینده، ناقص است. بحران،

ایران امروز در آستانه‌ی یک تغییر عمیق ایستاده است؛ تغییری که دیگر نمی‌توان آن را با واژه‌های معمولی مثل «نارضایتی» یا «بحران مقطعی» توضیح داد. آنچه در برابر ما قرار دارد، فرسایش هم‌زمان مشروعیت سیاسی، انسداد حکمرانی، فشار اقتصادی و شکاف اجتماعی است. در چنین وضعیتی، فقط کسانی می‌توانند در فردا نقش داشته باشند که امروز برای آن طرح دارند.

آینده از آن کسانی است که امروز برای آن طرح دارند، نه آنان که فقط از بحران می‌گویند.

این جمله برای ما کوردها معنایی دوچندان دارد؛ چون ملت کورد سال‌هاست که بحران را نه فقط در تحلیل‌های سیاسی، بلکه در زندگی روزمره‌ی خود تجربه کرده است: در تبعیض ساختاری، در حاشیه‌نشینی، در سرکوب فرهنگی، در محرومیت اقتصادی و در نادیده‌گرفته‌شدن سیاسی. اما تجربه‌ی رنج، به‌تنهایی کافی نیست. رنج، اگر به سازمان سیاسی و طرح آینده تبدیل نشود، فقط روایت می‌ماند؛ و در سیاست، روایت بدون برنامه، به‌راحتی کنار زده می‌شود.

کوردها امروز در موقعیتی قرار دارند که می‌توانند از یک نیروی صرفاً معترض، به یک نیروی سازنده‌ی آینده بدل شوند. این تبدیل، مهم‌ترین وظیفه‌ی سیاسی آنان در دوران گذار است. دوران گذار، زمان شعارهای تکراری و واکنش‌های احساسی نیست؛ این دوران، لحظه‌ی تعریف دوباره‌ی قدرت است. هر نیرویی که برنامه نداشته باشد، در بهترین حالت تماشاگر خواهد بود و در بدترین حالت، دوباره به حاشیه رانده می‌شود. بنابراین مسئله‌ی اصلی این نیست که بحران ایران چقدر عمیق است؛ مسئله این است که چه کسانی برای پس از بحران آماده‌اند.

در اینجا، نقش ما فقط به‌عنوان یک مسئله‌ی ملی مطرح نیست؛ مسئله‌ی ما کوردها، می‌تواند آزمونی برای کل ایران باشد. اگر در آینده‌ی این کشور، حقوق ملت کورد به رسمیت شناخته نشود، اگر مرکزگرایی همچنان بر منطق انکار و حذف تکیه کند، اگر قدرت همچنان در یک نقطه متمرکز بماند، آن‌وقت هر تغییری فقط بازتولید همان ساختار فرسوده خواهد بود. اما اگر کوردها بتوانند جایگاه خود را در نظم آینده تثبیت کنند، آن‌وقت ایران می‌تواند به سوی یک مدل تازه از همزیستی سیاسی حرکت کند؛ مدلی که بر پایه‌ی تنوع، توزیع قدرت و عدالت بنا شده باشد.

کوردها برای ایفای چنین نقشی، باید از هم‌اکنون چند اصل را روشن و شفاف دنبال کنند: نخست، اینکه مسئله‌ی کورد فقط مسئله‌ی هویت نیست، بلکه مسئله‌ی قدرت است. دوم، اینکه دموکراسی بدون حل مسئله‌ی ملت‌های غیرفارسی، دموکراسی ناقص خواهد بود. سوم، اینکه دوران گذار بدون مشارکت واقعی زنان،



شهرین زاداحمد



رحمان سلیمی

نابودی اسرائیل و تاسیس کشور فلسطینی از شعارهای اصلی جمهوری اسلامی طی دهه گذشته بوده، و حتی روزشمار نابودی اسرائیل بعنوان تجلی خواسته رهبران نظام در پایتخت ایران، به نوعی افکار عمومی عربی و اسلامی را نیز با سیاست‌های ضد اسرائیلی جمهوری اسلامی همراه کرده بود. کاربرد واژگانی چون جرثومه فساد، غده سرطانی، اشغالگر و غیره، توسط سران نظام اسلامی و دستگاه پروپاگاندای رژیم در دفاع از ملت فلسطین، توجیه‌گر سیاست‌های منطقه‌ای و بلندپروازی‌های نظامی رژیم بوده و از نوعی مشروعیت نسبی نزد مردم در بخشی از کشورهای اسلامی برخوردار بود.

جنگ ۱۲ روزه و ۳۹ روزه ایران با اسرائیل و آمریکا و موشک‌پراکنی‌های ایران به اسرائیل علی‌رغم حمله به کشورهای عربی منطقه، حامیان سیاست ضداسرائیلی جمهوری اسلامی را سرپا نگه داشته بود و قدرت مانور دولت‌های منطقه که تحت حمله پهلپادها و موشک‌های ایران بودند را به شدت تضعیف کرده بود. شاید پاشنه‌آشیل سیاست آمریکا در دوران جنگ‌های ۱۲ روزه و ۳۹ روزه همین جهت‌گیری افکار عمومی عربی و اسلامی در همذات پنداری با شلیک‌های ایران به تل‌آویو و حیفا بود که به نوعی التیام‌بخش شکست‌های نظامی اعراب طی جنگ‌های چند دهه گذشته با اسرائیل بود و کشورهای عربی را در منگنه رویارویی جدی با رژیم ایران با وجود نقض مکرر حاکمیتشان از جانب ایران گذاشته بود.

اما انگار اوضاع به یکباره دارد تغییر می‌کند و دشمن اصلی از اسرائیل به کشورهای عربی تبدیل شده است، دیگر این جمهوری اسلامی است که دشمن اصلی اعراب است و خبری از رویارویی نظامی ایران و اسرائیل نیست، دقیقاً همین جاست که سیاست‌های ضد صهیونیستی و آزادسازی قدس و نابودی اسرائیل، رنگ باخته و از طرفی دست دولت‌های عربی را در مواجهه با جمهوری اسلامی بازتر گذاشته و از سوی دیگر عرق ملی اعراب را علیه رژیم حاکم بر ایران برانگیخته است. این تغییر ماهیت جنگ، از جنگ جمهوری اسلامی با آمریکا و اسرائیل به جنگ ایران و اعراب بزرگترین چالشی است که تصمیم‌سازان تهران را نگران کرده است. دخالت مستقیم و اعلام شده‌ی عربستان در بمباران پایگاه‌های نیروهای وابسته به ایران در عراق، هدف قرار دادن ریاض توسط حوثی‌ها، موضع‌گیری عریانتر کشورهای حاشیه خلیج علیه حملات پهلپادی و موشکی ایران به زیرساخت‌هایشان، نقطه عطف این تغییر ماهیت است.

تغییر رویه کشورهای عربی در دور جدید جنگ کاملاً مشهود است، در جریان جنگ‌های قبلی و قبل از تفاهم‌نامه ایران و آمریکا، اهم تلاش این کشورها کمک به روندهای دیپلماتیک و حل منازعه جاری از راه گفتگو بود، در حالی که اکنون و پس از به حاشیه رفتن نقش اسرائیل و تغییر تحمیل شده‌ی جنگ به سوی جنگ ایران و اعراب، چانه‌زنی‌های این کشورها در راستای حل دیپلماتیک منازعه، کاهش محسوسی داشته است و این بزرگترین خطری است که جمهوری اسلامی با آن مواجه است و بعید نیست بر موضع کشورهایی چون مصر و پاکستان در ادامه‌ی این جنگ تاثیرگذار باشد. جمهوری اسلامی که در آغاز جنگ، با کشاندن جنگ به کشورهای منطقه و بستن تنگه هرمز تا حدودی موفق به ایجاد بازدارندگی و تعدیل سیاست‌های آمریکا و غرب شده بود، اکنون با کنار گذاشتن اسرائیل از منازعه و فروکش کردن بازتاب رسانه‌ای ضداسرائیلی ایران، با بحران مشروعیت ادعایی خود روبروست و دیگر نه تنها قادر به اقناع گروه‌های وابسته به خود در منطقه نیست، بلکه در داخل ایران و میان هواداران پرو پاقصر خود نیز دچار خلاء گفتمانی و پیرانگر شده است.

تداوم این روند و تبدیل آن به جنگی فرسایشی برخلاف آنچه تصور می‌شد دست بالا را به جمهوری اسلامی در این جنگ بدهد و آمریکا را وادار به عقب‌نشینی کند، هزینه‌های سیاسی و نظامی جنگ را بین شرکای منطقه‌ای و بین‌المللی آمریکا تقسیم کرده و از فشارهای داخلی علیه دولت ترامپ می‌کاهد.

عدم ورود اسرائیل در دوره اخیر جنگ را نیز باید در راستای همین رویکرد تحلیل کرد، رویکردی که به نظر می‌رسد با هماهنگی دو کشور و با هدف به چالش کشیدن جمهوری اسلامی در تقابل بین ایران و اعراب صورت گرفته باشد.

صدور حکم اعدام، حبس و شلاق علیه ۱۷ فعال زن در ماه ژوئیه



و ۳۱ ضربه شلاق محکوم شده و زینب ایزانلو، اهل بجنورد که به ۶ ماه و ۱۵ روز حبس محکوم شده است؛ مجموع این چهار زن زندانی سیاسی محکوم شده‌ی کورد را تشکیل می‌دهند.

شدند. قابل ذکر است که مهدی توکلی برادر سمیه و پسر مریم اصلانی نیز که از هنرمندان شناخته شده کورد بود، هم‌زمان با خواهر و مادر خود در تاریخ ۲۸ ژوئیه کشته شده است. هه‌نگاو گفته است طی ماه گذشته میلادی دستکم ۱۱ فعال زن توسط نهادهای امنیتی بازداشت شده‌اند. در این ماه بازداشت دستکم ۵ زن کورد ثبت شده است که اسامی آنها عبارتند از است: شمسی خسروی (اهل سقز)، مهرگان نام‌آور (سنندج)، مونا ملکی (قروه)، زینب ایزانلو (بجنورد) و کژال مبارکی (ارومیه).

در این ماه همچنین دستکم ۴ فعال زن کورد به حبس محکوم شده‌اند. ندا ددجانی اهل قروه که به ۳ سال حبس و ۳۱ ضربه شلاق محکوم شده و مریم داوودی‌ان اهل بوکان که به ۳ ماه حبس محکوم شده است. ستایش سربابی اهل قروه که به ۳ سال حبس تعزیری

سازمان حقوق بشری هه‌نگاو گزارش کرده است که طی ماه ژوئیه ۲۰۲۶ دستکم بازداشت ۱۱ فعال زن ثبت و ۱۷ فعال زن نیز توسط دستگاه قضایی جمهوری اسلامی ایران به اعدام، حبس و شلاق محکوم شده‌اند. در ماه ژوئیه دستکم ۱۲ مورد زن‌کشی و ۲ مورد اعدام زنان و همچنین قتل حکومتی دو زن کورد در شهرهای مختلف ایران ثبت شده است.

ستایش محمدپور اهل جهرم و اعظم گرامی اهل یاسوج دو زنی هستند که در ماه جولای حکم اعدام آنها اجرا شده است.

همچنین طی ماه گذشته دو زن کورد و اهل سنندج که نسبت مادر و فرزندی باهم داشتند به نام‌های مریم اصلانی و سمیه توکلی در مسیر بانه به مریوان با شلیک مستقیم نیروهای حکومتی کشته

مخالف

یا موافق جنگ؟



البرز روئین‌تن

کمتر انسان متمدنی را می‌توان یافت که بدون دلیل و تأمل از جنگ حمایت کند؛ به‌ویژه اگر آن انسان کورد باشد. ملت کورد در طول تاریخ، بیش از بسیاری از ملت‌ها، هزینه جنگ، سرکوب و بی‌ثباتی را پرداخته است و به همین دلیل، طبیعی است که آرزوی صلح و امنیت داشته باشد. با این حال، برای پاسخ به این پرسش که آیا باید با جنگ کنونی موافق بود یا مخالف، نمی‌توان تنها از منظر احساسات به موضوع نگریست. این مسئله نیازمند بررسی سیاست‌های جمهوری اسلامی، هم در عرصه داخلی و هم در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است؛ به‌ویژه سیاست این حکومت در قبال مبارزات آزادی‌خواهانه ملت‌های ساکن جغرافیای سیاسی ایران، از جمله ملت کورد.

پاسخ به این پرسش، بدون شناخت ماهیت و عملکرد جمهوری اسلامی، ممکن نیست. اگر ریشه‌های بحران را نادیده بگیریم، تحلیل ما نیز ناقص خواهد بود.

نخست باید تأکید کرد که جنگ کنونی را نمی‌توان صرفاً جنگ میان دو کشور دانست. آنچه امروز شاهد آن هستیم، بیش از هر چیز، نتیجه سیاست‌هایی است که جمهوری اسلامی طی سال‌ها دنبال کرده است؛ سیاست‌هایی که بر توسعه برنامه‌های مناقشه‌برانگیز، تنش با جامعه جهانی، حمایت از گروه‌های مسلح در منطقه و افزایش بی‌ثباتی استوار بوده است. این حکومت بارها به جای تلاش برای کاهش تنش، راه تقابل را برگزیده و از پیامدهای سنگین آن برای مردم ایران چشم‌پوشی کرده است.

در این چارچوب، جمهوری اسلامی خود یکی از عوامل اصلی شکل‌گیری شرایطی است که امروز به درگیری‌های نظامی انجامیده است. از نگاه آنان، حکومتی که بارها تعهدات بین‌المللی خود را نقض کرده، سیاست خارجی خود را بر تنش بنا نهاده و منافع بقای خود را بر رفاه و امنیت مردم ترجیح داده است، سهم بزرگی در ایجاد این وضعیت دارد. بنابراین، این پرسش مطرح می‌شود که چرا باید بدون توجه به نقش رژیم جمهوری اسلامی، تنها پیامدهای جنگ را محکوم کرد و از مسئولیت عاملان اصلی بحران سخنی نگفت؟

از سوی دیگر، نباید فراموش کرد که حتی در غیاب یک جنگ خارجی نیز، جمهوری اسلامی سال‌هاست درگیر رویارویی با بخش بزرگی از جامعه ایران است. برخوردهای امنیتی با اعتراضات، بازداشت گسترده فعالان سیاسی و مدنی، صدور احکام سنگین، شکنجه و اعدام، بخشی از واقعیتی است که شهروندان ایرانی با آن روبه‌رو بوده‌اند. خشونت داخلی جمهوری اسلامی، خود نوعی جنگ مستمر علیه شهروندان و مطالبات آزادی‌خواهانه آنان است.

در چنین شرایطی، مخالفان جمهوری اسلامی استدلال می‌کنند که تمرکز صرف بر مخالفت با جنگ خارجی، بدون اشاره به خشونت سازمان‌یافته داخلی، تصویری ناقص از واقعیت ارائه می‌دهد. از دید آنان، حکومتی که به‌طور مداوم از ابزار خشونت برای حفظ قدرت استفاده می‌کند، خود زمینه‌ساز بحران‌های داخلی و خارجی است و تا زمانی که این سیاست‌ها ادامه داشته باشد، خطر جنگ و ناامنی نیز پابرجا خواهد ماند.

به همین دلیل، همانند هر انسان متمدنی، با جنگی که جان و زندگی مردم را هدف قرار می‌دهد مخالفیم. اما نمی‌توان با اقدام نظامی علیه رژیمی مخالفت کرد که خود در همین لحظه در پی جنگ‌افروزی است و با موشک و پهپاد به کشورهای دیگر حمله می‌کند و امنیت منطقه را به خطر می‌اندازد. مسئله صرفاً موافق یا مخالف بودن جنگ نیست؛ مسئله اصلی، مخالفت با سیاست‌ها و عملکرد جمهوری اسلامی است؛ حکومتی که عامل بخش بزرگی از ویرانی‌ها، جنگ‌ها، سرکوب‌ها، ترورها و بحران‌های چند دهه اخیر در ایران و منطقه بوده است. بنابراین، مخالفت با جمهوری اسلامی به معنای حمایت از جنگ نیست، بلکه به معنای مخالفت با سیاست‌هایی است که کشور را به سوی خشونت، انزوا و ناامنی سوق داده‌اند.

و این واقعیت را نباید فراموش کرد که تنها راه ممکن برای پایان دادن به تمامی جنگ‌ها در منطقه و ایران، از سرنگونی و نماندن جمهوری اسلامی می‌گذرد؛ چون تا وقتی که جمهوری اسلامی باشد، جنگ خارجی باشد یا نباشد، رژیم با مردم در جنگ است.

سایه «مرد دیوانه» بر سر تهران!

چگونه ابهام استراتژیک واشنگتن محاسبات ایران را به هم ریخت؟



حقوق، اقتصاد و روان‌شناسی سیاسی، سه اهرم کلیدی را برای به زانو درآوردن نظام تصمیم‌گیری در تهران به کار بست.

۱- اهرم اول: شوک حقوقی - روانی با پاره کردن برج‌ام (May ۲۰۱۸)

خروج یکجانبه آمریکا از توافقی که به تأیید شورای امنیت سازمان ملل رسیده بود، نخستین زلزله استراتژیک ترامپ بود. هدف اصلی واشنگتن از این اقدام، فراتر از یک لغو قرارداد ساده بود؛ ترامپ می‌خواست بی‌اعتباری قواعد بین‌المللی را در برابر «اراده مطلق آمریکا» به نمایش بگذارد. این حرکت شوک روانی و ساختاری شدیدی به بدنه حاکمیت و بازار ایران وارد کرد. پیام پنهان این اقدام واضح بود: وقتی واشنگتن توافق خود را زیر پا می‌گذارد، یعنی برای گام‌های بعدی تندتر، هیچ قید و بند بین‌المللی را به رسمیت نخواهد شناخت. این اقدام، خط بطلانی کشید بر تمام محاسباتی که روی انزوای دیپلماتیک آمریکا حساب کرده بودند.

۲- اهرم دوم: جنگ تمام‌عیار اقتصادی و استراتژی صفر کردن نفت

در این فاز، دکت‌رین مرد دیوانه ابزار ملموس خود را یافت. واشنگتن تحریم‌های ثانویه بانکی و نفتی را با شدتی بی‌سابقه اعمال کرد. هدف، قطع کامل جریان‌های حیاتی و خفقان مطلق منابع درآمدی ایران بود تا توانایی پشتیبانی مالی تهران از متحدان منطقه‌ای‌اش سلب شود. پیامد مستقیم این سیاست برای ایران، فروپاشی موضعی ارزش پول ملی (ایران)، جهش‌های تورمی بی‌سابقه و شکل‌گیری بحران‌های عمیق معیشتی بود. از دیدگاه واقع‌بینی ساختاری، واشنگتن با این کار زیربنای ثبات داخلی ایران را هدف گرفت تا حاکمیت را میان دو گزینه مخیر کند: تن دادن به شروط دوازده‌گانه پمپئو یا مواجهه با فروپاشی تدریجی اقتصادی.

۳- اهرم سوم: ایجاد ابهام نظامی استراتژیک و تعلیق دائمی

مهم‌ترین بخش دکت‌رین مرد دیوانه، مدیریت ادراک رقیب از ضریب پاسخ نظامی است. دولت ترامپ به عمد تهران را در فاز تعلیق دائمی میان «جنگ یا صلح» نگه داشت. در مدل‌های سنتی، ارتش‌ها بر اساس دکت‌رین‌های اعلام‌شده عمل می‌کنند، اما ترامپ هیچ قاعده‌ای را اعلام نکرد. اعزام ناوگروه‌ها به خلیج، تهدید به هدف قرار دادن مراکز فرهنگی و تغییر لحن‌های ناگهانی، هزینه‌های محاسباتی را برای فرماندهان نظامی ایران به شدت بالا برد. تهران در هر اقدام منطقه‌ای خود باید این سناریو را بررسی می‌کرد که آیا این عمل منجر به یک پاسخ اتمی یا بمباران گسترده از سوی یک «رئیس‌جمهور غیرقابل‌پیش‌بینی» خواهد شد یا خیر. این ابهام، بزرگ‌ترین ترمز برای اقدامات تهاجمی رقیب بود.

ژانویه ۲۰۲۰؛ لحظه تلاقی تئوری و واقعیت عریان برای بیش از سه سال، بخش عمده‌ای از بدنه تحلیلی و تصمیم‌گیر در تهران بر این باور بودند که رفتارها، تهدیدها و حرکات ترامپ صرفاً یک «بلوف بزرگ رسانه‌ای» و ابزار بازرگانی برای کشاندن ایران به پای میز مذاکره و تحمیل یک توافق سخت‌تر است. فرض بر این بود که آمریکا به دلیل هراس از تبعات یک جنگ منطقه‌ای، هرگز دست به اقدامات پرخطر نخواهد زد. اما در ژانویه ۲۰۲۰، دستور مستقیم ترامپ برای ترور هدفمند قاسم سلیمانی در بغداد، تمام این فرضیات سنتی را به ناگاه باطل کرد.



زانیار حسینی

در شطرنج سیاست بین‌الملل، قدرت همیشه در شمارش کلاهک‌های هسته‌ای، وسعت جغرافیایی یا حجم تولید ناخالص داخلی خلاصه نمی‌شود؛ گاهی "ترس از پیش‌بینی‌ناپذیری" یک رهبر، کارآمدتر و برنده‌تر از یک ارتش تا دندان مسلح در زمین بازی عمل می‌کند. این مفهوم که در ادبیات روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک به "دکت‌رین مرد دیوانه" معروف است، ریشه در واقع‌گرایی عریان دارد. این دکت‌رین نخستین بار توسط ریچارد نیکسون و هانری کیسینجر برای عقب راندن بلوک شرق و پایان دادن به جنگ ویتنام تئوریزه و اجرا شد. اما بیش از نیم قرن بعد، این دونالد ترامپ بود که با احیای این دکت‌رین در متن پیچیدگی‌های قرن بیست‌ویکم، آن را به عنوان یک ابزار فشار همه‌جانبه، تهاجمی و هماهنگ علیه جمهوری اسلامی ایران به کار گرفت.

منطق زیربنایی این راهبرد بسیار ساده، اما در عین حال به شدت خطرناک و عمل‌گرایانه است؛ به باور رقیبان که هیچ خط قرمزی ننداری، هنجارهای بین‌المللی برایت بی‌معناست و آماده‌ای دست به انتحار ب‌زنی، تا او از ترس وقوع بدترین سناریوی ممکن (مانند جنگ گسترده یا فروپاشی ساختاری)، مجبور به عقب‌نشینی، بازبینی در محاسبات و اعطای امتیازات راهبردی شود. در این مدل، عقلانیت ابزاری در قالب یک «بی‌عقلی خودخواسته و نمایشی» بازتعریف می‌شود تا حریف را در وضعیت تعلیق و وحشت دائمی نگه دارد.

بازتعریف قواعد بازی: از تعامل قابل پیش‌بینی او‌باما تا هرج‌ومرج سازنده ترامپ

برای درک عمیق‌تر پویایی این دکت‌رین، باید آن را در بستر تقابل دو رویکرد متفاوت در واشنگتن تحلیل کرد. دولت "باراک او‌باما" با اتکا به دکت‌رین لیبرال - دموکراسی و دیپلماسی چندجانبه، به دنبال ادغام ایران در نظم جهانی از طریق برج‌ام بود. او‌باما تصویری حقوقی، باثبات، نهادمحور و به شدت قابل پیش‌بینی از قدرت آمریکا ارائه داد. از نظر استراتژیست‌های تندرو واشنگتن، این پیش‌بینی‌پذیری یک نقطه ضعف بزرگ بود؛ چرا که به تهران اجازه می‌داد با محاسبه دقیق مرزهای صراحت و تساهل آمریکا، نفوذ منطقه‌ای خود را توسعه دهد و برنامه موشکی‌اش را بدون هراس از واکنش سخت واشنگتن پیش ببرد.

با ورود ترامپ به کاخ سفید در سال ۲۰۱۷، این نظم به ظاهر پایدار به طور کامل ویران شد. ترامپ و مشاوران ارشدش به این نتیجه رسیدند که مهار ایران نیازمند یک تکانه‌ی شدید روانی و استراتژیک است. ترامپ نیامده بود که یک شریک دیپلماتیک باثبات یا مفسر معاهدات بین‌المللی باشد؛ او تمایل داشت دشمنان واشنگتن، هر ثانیه منتظر یک تصمیم ویرانگر یا حرکتی غیرمنتظره باشند.

ابزارهای او برای اجرای این نمایش قدرت برخلاف دوران نیکسون، تک‌بعدی نبودند. ترامپ شبکه رسانه‌ای و دیپلماسی دیجیتال را به خدمت گرفت. توییت‌های ناگهانی، تند و جنجالی او در دل شب، نه تنها بازارهای مالی تهران را دچار نوسان می‌کرد، بلکه اتاق‌های فکری و دستگاه‌های اطلاعاتی ایران را به تحلیل‌های فرسایشی و مداوم وا می‌داشت. حرکت پاندولی و مداوم ترامپ میان سیگنال‌های التماس‌آمیز برای مذاکره و تهدیدهای هولناک به نابودی کامل کشور ایران، در کنار چیدمان کابینه‌ای از جنس «تندروهای جنگ‌طلب» نظیر جان بولتون و مایک پمپئو، همگی قطعات یک پازل بزرگ بودند: ساختن چهره‌ای از یک رئیس‌جمهور مهارناپذیر که آماده است در هر لحظه ماشه را بکشد.

اهرم‌های سه‌گانه فشار: کالبدشکافی مکانیسم خفقان ترکیبی

سیاست "فشار حداکثری" (Maximum Pressure) تجسم عینی، عملیاتی و سازمان‌یافته دکت‌رین مرد دیوانه در قبال ایران بود. واشنگتن مدل‌های سنتی مهار را کنار گذاشت و با تلفیق

عبدالرحمن قاسملو،

رواپردازی فراملی در خاورمیانه‌ای غرق در بحران

حاکمیت تئوراتیک تهران بازنمایی می‌کند، بیش از هر زمان دیگری ناکارآمدی خود را عیان ساخته است. ساختار حاکم در ایران صرفا از طریق بازتولید قناصه‌های بحران بیرونی و سرکوب عمیق داخلی به بقای خود ادامه می‌دهد.

در پی گسست‌های تند نظامی در دو سال اخیر:

جنگ ۱۲ روزه سال ۲۰۲۵ با اسرائیل: پدیدار شدن پتانسیل ویرانگر جنگ‌های منطقه‌ای که ثبات کل خاورمیانه را به مخاطره انداخت.

جنگ ۴۰ روزه امسال (۲۰۲۶) با آمریکا و اسرائیل: که ضربات سنگینی بر زیرساخت‌های اقتصادی و نظامی و فازهای حیاتی کشور وارد آورد.

نقض «تفاهم‌نامه اسلام‌آباد»: تفاهم‌نامه‌ای که قرار بود روند بازسازی صلح میان ایران و آمریکا را کلید بزند، اما با نقض آن از سوی هسته سخت قدرت در تالو جنگ‌طلبی، کشور برای سومین بار در کمتر از دو سال به ورطه یک نبرد سهمگین کشانده شد.

کشتار جمعی و سرکوب دی و بهمن‌ماه امسال (۲۰۲۶): که در آن اعتراضات معیشتی و سیاسی توده‌ها به خشن‌ترین شکل ممکن پاسخ داده شد و دریایی از خون میان مردم و حاکمیت حائل گردید.

این وضعیت بحرانی به وضوح نشان می‌دهد که ساختار مستقر در تهران، چه در بعد داخلی (سرکوب خونین امسال) و چه در بعد بین‌المللی (جنگ‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶)، عامل اصلی بازتولید آتارشی و نابودی صلح است. در نقطه مقابل این پارادایم خشونت‌محور، اصالت و شفافیت راهبرد دکتر قاسملو بیش از پیش آشکار می‌شود. قاسملو به فراست دریافت که تا زمانی که حقوق ملیت‌ها در ایران به رسمیت شناخته نشود، ساختار مرکزی همواره محتاج به فرادستی یک ماشین نظامی و ایدئولوژیک شوونیستی برای سرکوب داخلی است؛ ماشینی که به طور اتوماتیک کشور را به سمت ماجراجویی‌های بیرونی و ویرانی سوق می‌دهد.

دکتر عبدالرحمن قاسملو صرفا یک رهبر محصور در اوراق تاریخ نیست، بلکه یک نظریه‌پرداز سیاسی است که طرحی زنده برای آینده خاورمیانه ترسیم کرد. یادکرد وسیع او در قامشلو، کوبانی، دیاربکر و در میان همه نله‌های فکری کوردستان، نشان‌دهنده آن است که آگاهی ملی پیوندخورده با آزادیخواهی توده‌ای، با ترور فیزیکی حذف‌شدنی نیست.

مدل‌های پیشنهادی قاسملو شامل:

۱. فدرالیسم چندملیتی به عنوان ساختار حل بحران کثرت در ایران.
۲. کنفدراسیون منطقه‌ای خاورمیانه به عنوان جایگزینی مدرن برای جنگ‌های قبیله‌ای و شوونیستی.

۳. کنش ارتباطی و دیالوگ به عنوان تنها مجرای مشروع حل اختلافات سیاسی.

امروز که ایران در میان امواج متلاطم جنگ‌های خارجی و ناآرامی‌های ژرف داخلی به سر می‌برد، صحت و حقانیت اندیشه قاسملو بیش از هر زمان دیگری هویداست. برای گذار به یک آینده باثبات، دموکراتیک و دادپروانه که پاسخگوی نیازهای نسل‌های آتی باشد، بازخوانی و کاربست ساختاری میراث فکری قاسملو نه یک انتخاب رمانتیک، بلکه یک ضرورت استراتژیک و مقتضای حتمی تاریخ است. شعار «راحت ادامه دارد»، نه یک نوستالژی عاطفی، بلکه مانیفست و نقشه‌راهی سیاسی برای نیل به صلح، کثرت‌گرایی و رهایی ملی در خاورمیانه است.

میراث فکری قاسملو امروز یک راهبرد زنده برای فرداست؛ فرمولی برای گذار از خاورمیانه جبهه‌های جنگ به خاورمیانه شهروندان و ملل آزاد.



د. مجید حقّی

سی و هفت سال پس از شلیک گلوله‌ها در وین، گویی طنین افکار عبدالرحمن قاسملو بیش از هر زمان دیگری در جغرافیای تکه‌تکه شده خاورمیانه به گوش می‌رسد. بزرگداشت بی‌سابقه او در سال جاری - از قامشلو و کوبانی تا دیاربکر و کانون‌های دیاسپورای کورد در اروپا - صرفا یک سوگواری نوستالژیک یا تکرار مناسک حزبی نیست؛ این یک پدیده تحلیلی و نشانه‌ای از یک تحول استراتژیک در آگاهی جمعی یک ملت است. رهبری که روزگاری نماد مطالبات ملی در جغرافیای محدود کوردستان ایران بود، امروز به یک «دال مرکزی» و نمادی فراملی بدل شده که مرزهای ژئوپلیتیک دست‌ساز قرن بیستم را درنور دیده است.

این نوشتار با تکیه بر نظریه‌های دموکراسی چندملیتی، سیاست بازشناسی، عدالت بین‌نسلی و فدرالیسم چندسامانی به تحلیل دیدگاه‌های آینده‌نگرانه دکتر قاسملو می‌پردازد. همچنین این تئوری‌ها را در بافتار بحران‌های کنونی خاورمیانه در سال‌های ۲۰۲۵ و ۲۰۲۶ و بازخوانی ایده تاریخی او (کنفدراسیون خاورمیانه در دهه ۱۹۶۰) مورد بررسی قرار می‌دهد.

برای درک چگونگی عبور یک شخصیت از مرزهای حزبی و منطقه‌ای و تبدیل شدن او به یک دال مرکزی ملی، می‌توان از نظریه «سیاست بازشناسی» فیلسوف نامدار، چارلز تیلور بهره جست. تیلور معتقد است هویت انسان‌ها و جوامع در فرایند دیالکتیکی و از طریق آینه بازشناسی یا امتناع دیگران از بازشناسی شکل می‌گیرد. در خاورمیانه فراملتی که مدل «دولت - ملت مسلط» همواره به دنبال حذف و کتمان تکثر بوده است، قاسملو نماینده نوعی «بازشناسی اثباتی» بود که فراتر از مرزهای جغرافیایی کوردستان ایران طنین‌انداز شد.

پیام قاسملو به یک خواست ملی‌گرایانه محدود نماند، بلکه پاسخی عام و جهان‌شمول بر پایه کرامت انسانی، دموکراسی‌خواهی و حق تعیین سرنوشت بود. بزرگداشت وسیع او در غرب کوردستان (قامشلو و کوبانی)، پاکور و دیاسپورا نشان می‌دهد که ملت کورد به عنوان یک «اجتماع خیلی» به تعبیر بندیکت اندرسون - دیگر خود را در بند مرزهای ژئوپلیتیک دست‌ساز محبوس نمی‌بیند.

قاسملو به‌مثابه کانتکست مشترک: هویت ملی کورد در سراسر جهان از طریق گفتار رهبری قاسملو بازتولید و منسجم می‌شود. او مسئله کورد را از یک منازعه فروملی یا سکتاریستی به سطح یک دال انسانی فراگیر ارتقا داد، به گونه‌ای که هر جریان کوردی خود را در پیوند با آن می‌یابد. در درون ایران نیز شعار ممتد «قاسملو، قاسملو، راحت ادامه دارد» که از ۲۲ تیر ۱۳۶۸ تا به امروز طنین‌انداز است، در جنبش «ژن، ژیان، ئازادی» و نوروژه‌های سال‌های اخیر به اوج تجلی خود رسید. از منظر تئوری سیاسی، جنبش «ژن، ژیان، ئازادی» مانیفستی مدرن از همان اصولی بود که قاسملو دهه‌ها پیش برای آن‌ها مبارزه می‌کرد: پیوند ارگانیک میان آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های سیاسی، ادغام مسئله فرودستی زنان و عدالت اجتماعی در بطن مسئله رهایی ملی، تغییر فاز مبارزه از یک ساختار صرفا چریک‌محور به یک انقلاب فرهنگی و

توده‌ای مدرن.

یکی از ارکان بنیادین اندیشه سیاسی قاسملو، شعار متمایز او یعنی «دموکراسی برای ایران، خودگردانی برای کوردستان» بود که بعدتر همگام با تحولات تاریخی به مدل فدرالیسم تکامل یافت. برای تبیین این شعار در پرتو قاسملو به خوبی درک کرده بود که در یک جغرافیای کثیرالملله مانند ایران، مدل کلاسیک لیبرال دموکراسی که صرفا بر حقوق فردی تمرکز دارد، بدون در نظر گرفتن حقوق بنیادین و متکثر گروهی و انتیکی ناتوان از برقراری ثبات است. او طرفدار مدلی بود که در علوم سیاسی تحت عنوان «دموکراسی انجمنی یا توافقی» توسط نظریه‌پرداز بزرگ آرنلد لیجفارت تبیین شده است. در این مدل:

۱. تصمیم‌گیری‌ها بر اساس اجماع میان نخبگان ملت‌ها و بخش‌های مختلف صورت می‌گیرد.

۲. هر مولفه ساختاری دارای حق وتو در مسائل حیاتی مربوط به هویت خویش است.

۳. قدرت در سطح کلان به صورت تناسبی توزیع می‌شود.

هنگامی که قاسملو و جنبش کوردستان رفراندوم تعیین ساختار جمهوری اسلامی را بایکوت کردند، این اقدام نه یک آنارشیسیم سیاسی، بلکه یک موضع‌گیری عمیقا دموکراتیک بود. از منظر تئوری «دولت - ملت» که توسط اندیشمندانی چون آلفرد استپان و خوان لینز توسعه یافته، دولت‌های کثیرالملله باید ساختار خود را بر مبنای رضایت و شناسایی هیت‌های درون آن بنا کنند.

وقتی حاکمیت جدید در تهران تلاش کرد از طریق یک پرسش تقلیل‌گرایانه و بسته «آری یا نه»، مشروعیتی نام‌الاختیار کسب کند بدون آنکه حقوق ملت‌ها را تضمین کند، قاسملو دریافت که این مدل به بازتولید «دیکتاتوری اکثریت» می‌انجامد. بنابراین، «نه» بزرگ کوردستان، رد نظام تئوراتیک و ناسیونالیسم تمامیت‌خواه به سود مدلی دموکراتیک بود که حقوق ملت‌ها را پیش‌شرط دموکراسی می‌دانست.

کنفدراسیون خاورمیانه: تغییر پارادایم به سمت منطقه‌گرایی مدرن

در دهه ۱۹۶۰، زمانی که دکتر قاسملو کتاب «کوردستان و کورد» را به رشته تحریر درآورد، گفتار سیاسی خاورمیانه تحت سیطره ناسیونالیسم رادیکال عربی (ناصریسم)، شوونیسم همگون‌ساز ترکی و شوونیسم پارسی با شعار فاشیستی

«یک ملت، یک پرچم، یک رهبر» قرار داشت. در میان این طوفان همگون‌سازی، پیشنهاد قاسملو مبنی بر تاسیس «کنفدراسیون خاورمیانه» یک چرخش پارادایمی بی‌نظیر بود.

این دیدگاه انطباق شگرفی با نظریه «نوکارکردگرایی» دارد که توسط ارنست هاس برای تبیین شکل‌گیری اتحادیه اروپا توسعه یافت. این تئوری تصریح می‌کند:

همگرایی منطقه‌ای می‌تواند از بخش‌های اقتصادی و حوزه‌های با حساسیت کمتر آغاز شده و به تدریج موجبات «سرریز» به حوزه‌های سیاسی و امنیتی را فراهم آورد، تا جایی که وقوع جنگ میان اعضا به امری ناممکن و هزینه‌بر تبدیل شود.

قاسملو دریافته بود که خاورمیانه با این مرزهای سخت و مکانیکی (که حاصل توافقات امپریالیستی بودند و ملتی مانند کورد را پاره‌پاره کردند) هرگز روی صلح را نخواهد دید. او به جای ایده تغییر مرزها از طریق خشونت، ایده «کاهش صلبیت مرزها» از طریق یک اتحادیه اقتصادی - سیاسی فراگیر را مطرح کرد. این ایده نه تنها مسئله کورد، بلکه بحران سایر اقلیت‌ها و ملیت‌های منطقه را حل می‌کرد و بستری برای توسعه پایدار انسانی فراهم می‌ساخت.

ویژگی متمایز دیگر دکتر قاسملو به عنوان یک رهبر ارگانیک و آمیخته با نگاه آینده‌نگر، نوع رویکرد او به چالش رهبری و رابطه میان نسل‌ها بود. او در گزاره تاریخی خود اعلام داشت:

«نسل من نسل خودگردانی است؛ نسل‌های آینده ممکن است مطالبات و خواسته‌های متفاوتی داشته باشند. هیچ نسلی حق ندارد اراده و خواست خود را به عنوان حقی سرمدی بر نسل‌های بعدی تحمیل کند.»

این گزاره عمیقا با نظریه «عدالت بین‌نسلی» که در فلسفه سیاسی مدرن توسط جان رولز در کتاب «نظریه‌ای در باب عدالت» تدوین شده، همخوانی دارد. رولز استدلال می‌کند که هر نسل باید به گونه‌ای با منابع، قوانین بنیادین و ساختارها برخورد کند که افق‌های آزادی و بژارده‌های نسل‌های بعدی را محدود و مسدود نسازد.

قاسملو منتقد جدی «پدرشاهی سیاسی» بود. او معتقد نبود که نسل‌های آینده باید برده و پیرو بی‌چون‌وچرای بستانکارهای مقتضیات تاریخی نسل گذشته باشند. این تفکر نشان‌دهنده باوری عمیق به «حاکمیت مستمر توده‌ها» و اصل پویایی فکری بود. از همین روی، جنبش «ژن، زندگی،

آزادی» توانست به راحتی از میراث فکری او تغذیه کند؛ چرا که گفتار او فضایی گشوده باقی گذاشته بود تا نسل جدید بتواند شعارها و اهداف خود را متناسب با زمانه خود بازتعریف کند.

قاسملو صرفا یک مبارز ناسیونالیست نبود، بلکه یک سوسیال دموکرات مدرن بود که به یک مدل سه‌بعدی و پایدار باور داشت: رهایی ملی: بدون حل مسئله ملی و رفع ستم انتیکی، هیچ اصلاحات سیاسی و اقتصادی پایدار نخواهد بود. عدالت اجتماعی و اقتصادی: توسعه صرفا یک رهایی سیاسی انتزاعی نیست، بلکه مستلزم توزیع عادلانه ثروت و نفی استعمار طبقاتی است. محیط‌زیست و رابطه انسان با طبیعت: قاسملو از نخستین کسانی بود که به اهمیت حفظ زیست‌بوم کوردستان و منابع طبیعی آن اشاره کرد و توسعه پایدار را در گرو آشتی با طبیعت می‌دانست.

دکتر قاسملو باوری عمیق به این اصل داشت که مسئله کورد یک قضیه کاملا سیاسی است و نه نظامی؛ بنابراین راهحل آن نیز باید از مجاری سیاسی و مکانیسم دیالوگ عبور کند. برای تحلیل این پارادایم، می‌توان به نظریه «کنش ارتباطی» از یورگن هابرماس تمسک جست. هابرماس معتقد است بحران‌های اجتماعی و مشروعیت سیاسی تنها از طریق «گفتگوی عاری از سلطه» و دستیابی به تفاهم بین‌الاندهانی بر اساس عقلانیت ارتباطی حل‌شدنی هستند.

قاسملو علی‌رغم اینکه ماهیت خشن حاکمیت توتالیت‌ر را می‌شناخت و از فتوای تقابل نظامی صادر شده در بهار ۱۳۵۸ آگاه بود، برای دستیابی به صلح، رفتن به پای میز مذاکره را پذیرفت. این تصمیم اگرچه در دیدگاه برخی منتقدان به ساده‌انگاری تعبیر شد، اما در افق استراتژیک و اخلاقی او، تلاشی بود برای وادار ساختن قدرت حاکم به فرود آمدن به ساحت عقلانیت و منطق گفتگو.

ترور وین به‌مثابه شکست عقلانیت دولتی: حاکمیت تئوراتیک با ترور قاسملو در ۲۲ تیر ۱۳۶۸ در وین نشان داد که فاقد ظرفیت لازم برای «عقلانیت ارتباطی» است و تنها زبان حذف و سرکوب عریان را به رسمیت می‌شناسد. آن ترور، نه فقط حذف فیزیکی یک رهبر، بلکه ترور یک شانس تاریخی برای صلح و همزیستی دموکراتیک ملت‌ها در ایران بود.

امروز در سال ۲۰۲۶، وقتی به نقشه سیاسی خاورمیانه می‌نگریم، مدل «بحران‌زیستی و جبهه جنگ دائم» که

منطق استبداد، زبان زور است



علی بداغی

هیچ انسان شریف و باوجدانی از جنگ، خانه‌خرابی، کشتار و ویرانی خرسند نیست؛ از این‌رو، مخالفت با جنگ و جانبداری از صلح، موضعی انسانی و تصمیمی شایسته‌ی احترام است. اما مشکل از جایی آغاز می‌شود که «صلح‌طلبی» از یک ارزش انسانی به ابزاری سیاسی برای تظہیر جنایات، سلب مسئولیت از منبع بحران‌های جریانی جنگ‌آفرین –که در اینجا منظور جمهوری اسلامی است– تنزل یابد.

پرسش اینجاست چگونه می‌توان با برافراشتن شعار «نه به جنگ» به مقابله با دشمنی رفت که از بدو تحکیم حاکمیت خود دست به کشتار و سرکوب زده و مردم را در تنگنای معیشت و سیه‌روزی نگه داشته است؛ دشمنی که نه تنها جامعه‌ی ایران، بلکه مجموعه‌ای از کشورهای دیگر را نیز با خود در منجالب بحران و ویرانی فرو برده است؟ یا چگونه می‌توان با فریاد زدن شعار «نه به مداخله‌ی خارجی» که در اساس تنها برای خلع سلاح سیاسی مخالفان رژیم سر داده می‌شود، چشم از تمام جنایات و کارنامه‌های خونین و ننگین جمهوری اسلامی فرو بست؟ چگونه یک فرد، اپوزیسیون بالغ، یا یک جریان سیاسی و نهاد به‌ظاهر مخالف رژیم، می‌تواند جمهوری اسلامی را قربانی «مداخله‌ی خارجی» قلمداد کند، در حالی که جمهوری اسلامی خود عنصر اصلی مداخله‌گر در امور داخلی کشورهای خاورمیانه است؟ تمام تاریخ این رژیم، از شکل‌دهی به گروه‌های نیابتی گرفته تا بحران‌آفرینی و آشوب‌زبستی در کشورهای منطقه، گواهی بر این حقیقت است که ریشه و

کانون تمامی جنگ‌ها و بحران‌های کنونی خود جمهوری اسلامی است. از این‌رو، سر دادن شعارهای «نه به جنگ» و «نه به مداخله‌ی خارجی» از سوی هر فرد یا جریانی که باشد، در عمل فروکاستن از مسئولیت رژیم در قبال مجموع این بحران‌هاست؛ امری که سود آن تماما به جیب جمهوری اسلامی رفته و به ابزاری برای طولانی‌تر کردن عمر این حکومت بدل می‌شود. چرا که با سلب مسئولیت بحران‌های جامعه از جمهوری اسلامی و سرپوش گذاشتن بر جنایات رژیم و سرکوب حقوق و آزادی‌های مردم، مسیر اراده‌ی ملی برای تغییر رژیم، به سمت دفاع از حکومت در برابر هجمه‌ی خارجی منحرف می‌گردد.

برای این نیروها و جریان‌های سیاسی مهم نیست در شرایطی که مردم ایران به شدیدترین شکل ممکن توسط جمهوری اسلامی سرکوب شده و به خاک و خون کشیده می‌شوند، پس مسئولیت‌های جامعه‌ی جهانی کدام است؟ کما اینکه خود نیز هیچ راهکاری برای توقف سرکوب

مردم و مهار رژیم از تداوم جنایاتش ندارند؟ از این نیز نگذریم که جنگ کنونی، نبرد کشورهایی علیه جمهوری اسلامی است که این رژیم از روز نخست به قدرت رسیدنش، نه تنها شعار «مرگ بر» آن‌ها و حذفشان از روی کره زمین را سر داده، و با پروژه‌های هسته‌ای و موشکی خود، امنیت، بقا و زیست آنان را به مخاطره افکنده است.

در نهایت، این خود صلح‌طلب خوانده‌ها که در قامت نویسنده، فعال سیاسی و حتی حزب و نهاد سیاسی ظاهر می‌شوند، هیچ پاسخی برای این پرسش ندارند که مردم با دست‌خالی و بی‌سلاح، در برابر حکومتی که تا دندان مسلح و سرکوبگر است، چگونه می‌توانند این سیستم ساختاریافته‌ی سرکوب و جنایت را فروپاشند؟ درست است که این مردم هستند که باید آخرین میخ را بر تابوت این رژیم بکوبند و آینده‌ی ایران باید به دست ملت‌های این کشور رقم بخورد؛ اما این مردم که روزانه دستگیر و شکنجه، کشته و اعدام می‌شوند، با کدام ابزار و سلاح می‌توانند به جنگ رژیم

بروند و آن را سرنگون کنند که سپاه، ارتش، نهادهای امنیتی، زندان‌ها، دادگاه‌ها، رسانه‌ها و تمامی ابزارهای قدرت، سرکوب و کشتار را در اختیار دارد؟ مردم ایران با تحریم انتخابات‌های حکومتی، نافرمانی مدنی، تظاهرات، اعتصابات، ابراز اعتراض و به جان خریدن تمامی هزینه‌های سنگین این مبارزه از جمله بازداشت، حبس و حتی اعدام، شجاعت، شهامت و اراده‌ی خود را برای سرنگونی رژیم به اثبات رسانده‌اند؛ اما عدم توازن شدید نیروی مردم و حاکمیت سرکوبگری برای بقای خود از هیچ جنایتی فروگذار نمی‌کند، مانع از تغییر این موازنه‌ی قوا شده است.

طرفداران گفتمان «نه به جنگ و نه به جمهوری اسلامی» بر این باورند که با احاله دادن مسئولیت‌های رژیم در قبال حقوق مردم و آینده‌ی کشور به سازوکارهای بین‌المللی، توانسته‌اند توازن استقلال خود را حفظ کنند. اما از خود نمی‌پرسند که آیا جمهوری اسلامی تاکنون حتی برای یک بار هم شده به اراده‌ی تغییر در داخل و به مصوبات و موازین حقوق

آموزشی سخت است و نتایج و پیامدهای زیان‌باری خواهد داشت.

این در حالی است که آمار ترک‌تحصیل و بازماندگان از تحصیل در ایران خود داستانی جداگانه و مفصل دارد و آثار زیان‌بخش آن در طول مقاله و نوشته‌ها نمی‌گنجد. تماشای سلاح و نیروهای نظامی در محیط مدرسه، آسیب‌های روانی عمیق و ترس ماندگار در کودکان ایجاد می‌کند. در حالی که مدرسه باید پناهگاه امن کودک باشد، به محیطی ترسناک و اضطراب‌آور تبدیل می‌شود و اضطراب ناشی از پادگان‌سازی مدارس، توانایی ذهنی کودکان را قفل کرده و منجر به انزوای اجتماعی می‌شود.

این تصمیم سران رژیم جمهوری اسلامی ایران برای بازگشایی یک ماه دیرتر از موعد مقرر خود، موجب می‌شود که تعطیلی‌های طولانی‌مدت و قطع زنجیره آموزش، یادگیری مفاهیم پایه‌ای (مانند خواندن و ریاضی) را مختل کند. این در حالی است که میانگین نمرات ریاضی ۹ تا ۱۲ است که خود نشانگر فاجعه‌ای در آموزش و پرورش است.

پادگان‌سازی مدارس موجب می‌شود که یک نوع گسست اجتماعی تولید شود و بی‌اعتمادی بیشتری به نظامیان و مراکز نظامی ایجاد شود که این موضوع در وضعیت کنونی و همچنین در جغرافیا بیش از پیش وجود داشته است. هیچ‌گاه مراکز نظامی از دید عموم مردم به مکانی قابل اعتماد نگریسته نشده است و همیشه نمادی از سرکوب و خشونت در اذهان عموم بوده است.

اگر مدارس طبق این قانون دیر بازگشایی شود، نتیجه زیان‌بخش دیگر



استفاده می‌کند.

گزارشات و اخبار منتشر شده از داخل ایران و کوردستان حاکی از این است که هر زمان رژیم بحران‌زای ایران دچار بحرانی عمیق‌تر شده است، بلافاصله بدون هیچ تردید و خوانشی، مدارس را به پایگاه‌های نظامی تبدیل می‌کند. طبق قوانین بین‌المللی نیز مدارس و مکان‌های آموزشی از مناطق نظامی باید دور باشند، اما رژیم جمهوری اسلامی ایران برعکس این قوانین عمل می‌کند.

استفاده نظامی باعث توقف کامل آموزش و بازماندن کودکان از تحصیل می‌شود. این در حالی است که سیستم آموزش و پرورش ایران خود دارای تعطیلی‌های مکرر است و این، فارغ از موارد استثنایی نیز می‌باشد. وقفه آموزشی موجب دل‌سردی و دوری‌گزیدن دانش‌آموزان از محیط آموزشی می‌گردد و دوباره عادت‌دهی دانش‌آموزان به روند

اشاره داشت که بدان علت که اکثریت مراکز آموزشی به‌ویژه مدارس به یک پایگاه نظامی تبدیل شده‌اند و در قالب پوشش یک مدرسه یا نهاد عملی هستند، سران این رژیم از بیم یک فاجعه که خود بانی آن هستند، ترس جدی دارند.

مدرسه میناب در هرمزگان که شماری از دانش‌آموزان در جنگ با آمریکا و اسرائیل قربانی شدند، دقیقاً قربانی همین سیاست رژیم شدند که این مدرسه یک پایگاه نظامی پرچسته بود، اما در قالب پوشش نهادی آموزشی؛ اکنون همین موضوع مدرسه میناب به یک تبلیغات سیاسی رژیم بدل گشته است. اما زهی خیال باطل، چرا که افکار عمومی و مردم جغرافیای ایران به درستی دریافته‌اند که سران مکار و حيله‌گر این رژیم می‌خواهند از آب گل‌آلود ماهی بگیرند. چرا که مشخص است این بار اول نیست که رژیم جمهوری اسلامی ایران از مدارس به عنوان یک پایگاه نظامی



جمال رسول‌دخه

عمران عباسی، عضو کمیسیون آموزش مجلس شورای اسلامی رژیم ایران، در یک برنامه تلویزیونی در صداوسیما اعلام کرد که مدارس در مهرماه امسال بازگشایی نخواهند شد. این عضو کمیسیون آموزش مجلس با اشاره به تأخیر در زمان برگزاری آزمون‌های مدارس به علت شرایط جنگی در آخر سال تحصیلی گذشته گفت: «تمام تلاش‌ها بر این است که آغاز فعالیت مدارس در اول آبان یا در طول آبان‌ماه انجام شود.»

در یک برنامه تلویزیونی، عمران عباسی این موضوع را بیان کرد، اما آن را تشریح نکرد. نظام آموزش و پرورش در ایران که دچار یک بیماری مزمن فکری و عملی شده است و خروجی آن چیزی جز بیکاری، سردرگمی فارغ‌التحصیلان و بنگاه مدرک‌سازی نیست، امسال قرار است مدارس و مراکز آموزشی یک ماه دیرتر از موعد رسمی و مقرر خود بازگشایی شوند. اگرچه مسئولان این رژیم در مورد این موضوع تفسیر و تشریحی نداشته‌اند، اما از قرار معلوم این است که جنگ‌ستیزی و جنگ‌طلبی این رژیم باعث این تصمیم شده است.

در گذارای دیگر می‌توان به این نکته

دستاوردی دیگر از نظام آموزش و پرورش ایران، آبان‌ماه مدارس باز می‌شوند

آن خسارت‌های اقتصادی است. بدین معنا که مراکز آموزشی اگر به عنوان پایگاهی نظامی مورد استفاده قرار گیرد، بدون شک در طول جنگ به یک هدف تبدیل خواهد شد که دیگر هیچ توجیهی برای حمله‌کردن به آن وجود ندارد. همان سیاستی که رژیم مردم عادی را سپر جنگ می‌کند و بارها با انتقادات شدید مواجه شده است.

از دیگر آثار زیان‌بخش آن می‌توان به کاهش سطح تحصیلات جامعه و رشد فقر در نسل‌های بعدی اشاره کرد. یعنی به نوعی فقر ساختاری ایجاد می‌شود که نسل بعدی برای بازسازی و عمران به نیروی ماهر و متخصصی نیاز دارد که در دسترس نیست و باید به کشورهای خارجی روی آورد.

شاید بتوان از خطرناک‌ترین آسیب‌هایی که بدان اشاره کرد، این است که اگر مدارس به عنوان یک پایگاه نظامی استفاده شود، آسیب‌های فرهنگی و حقوقی است. یعنی نبود مکان‌های گفتگو و اندیشه، جامعه را به سوی فرهنگ زورگویی و رفتارهای نظامی سوق می‌دهد. این موضوع در جامعه ایران بسیار مشهود است، چرا که مدارس همیشه به عنوان یک بخش نظامی تعریف شده است. دروس آموزشی و کتاب‌هایی از قبیل «آمادگی دفاعی» بیانگر همین موضوع است که مدرسه در دیدگاه سران رژیم جمهوری اسلامی یک جبهه و سنگر است. آری، همان مدرسه‌ای که در طول ۸ سال جنگ ایران و عراق هزاران دانش‌آموز را روانه جبهه‌های جنگ نمود و تنها چیزی که میسر شد، نابودی نسل و کشتار نوجوانانی بود که قربانی زیاده‌خواهی سیاست این رژیم شدند.

بعد از هشتاد سال (۱)

ایران و با چندین نام مختلف باقی نمانده است! پیشه‌وری، رهبر فرقه آذربایجان، به شوروی گریخت و همان‌جا فوت کرد؛ از حزب دموکرات آذربایجان همان چند نفر هم باقی نماند و این حزب به تاریخ پیوست!

اما حزب دموکرات کوردستان در حالی دهه نهم فعالیت خود را آغاز می‌کند که تعداد اعضایش چه در ایران، چه در اقلیم کوردستان و ده‌ها کشور جهان، صدها برابر شده است!! این یعنی حمایت خارجی می‌تواند برای مدت کوتاهی سپر و پناهگاه باشد، اما خانه اصلی جای دیگری است. پناه و پشتیبان حزب دموکرات، مردم کوردستان بوده‌اند و هستند و این رمز ماندگاری است.

مرگ رهبری، مرگ و پایان یک جنبش و یک حزب

در بسیاری از موارد، مرگ رهبری و فقدان اعضای برجسته باعث پایان یک حزب یا حرکت سیاسی شده است.

مرگ کوچک جنگلی و تسلیم شدن تعدادی از رهبران این جنبش، پایان نهضت جنگل بود. مرگ پیشه‌وری، پایان فرقه آذربایجان بود. دستگیری سران حزب توده مانند احسان طبری و کیانوری شد پایانی بر حزب توده! این موضوع مختص جغرافیای ایران نبوده و نیست.

بربرهای تاملیل (Liberation Tigers of Tamil Eelam) از سال ۱۹۷۶ در شمال شرق سریلانکا علیه تبعیض قومی و نژادی علیه اقلیت تاملیل در این کشور مبارزه کرد. بعد از سال‌ها جنگ مسلحانه و در سال ۲۰۰۹ و با کشته شدن رهبر این گروه، مبارزه برای خودمختاری هم پایان یافت و این گروه علناً منحل شد!

حزب دموکرات کوردستان در چندین مقطع رهبرانش اعدام یا ترور شده‌اند! در دوران جمهوری اسلامی و پهلوی، گاهی این ترور علیه حتی اعضای عادی حزب بوده است! اعدام پیشوا (شهید) و رفقاییش توسط پهلوی، ترور دکتر قاسملو و دکتر شرفکندی و همراهانشان توسط جمهوری اسلامی، ترور ده‌ها عضو رهبری و صدها عضو عادی حزب، هیچ خللی در مسیر پرشکوه مبارزه حزب دموکرات ایجاد نکرده است. هرچند فقدان این افراد برجسته دردناک و پیمودن مسیر را مشکل‌تر کرده است، اما مقاومت همچنان ادامه دارد.

پایان مبارزه بدون دست یافتن به هدف در مسیر مبارزه، احزاب و جنبش‌هایی بوده‌اند که بعد از مدتی از مبارزه خسته و به نوعی تسلیم شرایط محیطی شده‌اند. جنبش اتا (Euskadi Ta Askatasuna) که سال‌ها برای استقلال باسک در اسپانیا مبارزه می‌کرد، بعداً در سال ۲۰۱۱ پایان مبارزه مسلحانه را اعلام کرد و در سال ۲۰۱۸ منحل شد و باسک همچنان بخشی از اسپانیا ماند.

جمهوری‌خواهان ایرلند موقت (Provisional Irish Republican Army) بعد از سال‌ها مبارزه، مبارزه مسلحانه را کنار گذاشت بدون آنکه به اهداف خود برسد.

حزب دموکرات کوردستان همیشه از اسلحه به عنوان ابزاری برای مبارزه در شرایط مشخص استفاده کرده است. سال‌ها مبارزه مسلحانه کرده است و به تبع شرایط، برای مدتی مشخص مبارزه مسلحانه را متوقف کرده است. در واقع اسلحه ابزاری است برای رسیدن به هدف و این هدف است که مسیر را مشخص می‌کند.

بدون رسیدن به هدف، پایان مبارزه یعنی تسلیم!



به سال‌های دور انداخت. جامعه‌ای که در آن سران عشایر و خوانین تعیین‌کننده روند رویدادها هستند، در واقع همه چیز در گرو خوشایند آن‌هاست!

این راه را بسیار پرخطر و ناامن می‌کند. در واقع، صرف‌نظر از اینکه برخی از سران عمدتاً آدم‌های وابسته بودند و به چیزی بیشتر از منافع شخصی خود فکر نمی‌کردند، آن‌هایی هم که در جهت بهبود شرایط عشیره خود می‌خواستند قدم بردارند، عموماً تحت‌تثیر شرایط محیط بودند و گاهی با تصمیمات غیرمنطقی خود همه چیز را نابود می‌کردند.

حزب، پایان این مسیر بود؛ همه چیز باید شکلی منطقی و مدرن به خود می‌گرفت. فضای احساسی و تصمیمات یک‌طرفه باید پایان می‌یافت.

البته نباید فراموش کرد حرکت‌های روشنفکرانه و آزادی‌خواهانه‌ای مانند «ژکاف» وجود داشت و نقش پررنگی هم ایفا کرده بود، اما حالا شرایط فرق کرده بود؛ آزادی عمل بیشتر وجود داشت و ژکاف ظرفیت اتفاقات بعدی مانند تأسیس جمهوری کوردستان را نداشت.

آنچه گفته شد، دورنمایی کلی از علت و چرایی اتخاذ تصمیم جسورانه پیشوای بزرگ در تأسیس حزب دموکرات کوردستان است.

وابسته حمایت خارجی

اما حزب دموکرات کوردستان در حالی دهه نهم فعالیت سیاسی خود را طی می‌کند که از بسیاری از احزاب هم‌دوره و احزابی که حتی سال‌ها بعد در ایران و جهان تأسیس شده‌اند، جز یک نام در تاریخ چیزی باقی نمانده است. در ادامه نگاه کوتاهی به این موضوع می‌اندازیم.

در بالا اشاره شد که بسیاری از اتفاقات و رخداد‌های سیاسی، حتی استقلال و تغییر مرزها، تابع شرایط سیاسی منطقه‌ای و جهانی است. زمانی ارمنستان، قره‌باغ و بسیاری از مناطق آذربایجان را در سایه حمایت روس‌ها و شرایط نامساعد نظامی - اقتصادی آذربایجان تصرف کرد؛ سال‌ها بعد آذربایجان با حمایت ترکیه و البته پشت کردن روس‌ها به ارمنستان، همه این مناطق را پس گرفت و ارمنستان تسلیم شد، وگرنه ممکن بود اتفاق دیگری هم رخ بدهد.

حزب توده با حمایت مستقیم روس‌ها تأسیس شد؛ حزب دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کوردستان هم تقریباً در بازه زمانی یکسان و با حمایت شوروی تأسیس شدند! حزب توده مدت طولانی بزرگ‌ترین حزب سیاسی ایران بود؛ در انقلاب ۵۷ بسیاری از تجمعات حزب توده به ده‌ها هزار نفر می‌رسید! اینک از حزب توده چیزی چند نفر در خارج از

حمایت شوروی

بدخواهان ملت کورد همیشه از حمایت شوروی از حزب دموکرات کوردستان و جمهوری کوردستان برای حمله به این حزب استفاده کرده‌اند، در حالی که حتی استقلال بسیاری از کشورها محصول شرایط جهانی و منطقه‌ای بوده است. اینکه حکومت شوروی در زمان تأسیس از حزب دموکرات کوردستان حمایت کرده امری مشخص است، اما نکته مهمی که بدخواهان کورد هرگز به آن اشاره نمی‌کنند، استقلال رأی و بینش سیاسی متفاوت حزب دموکرات کوردستان و رهبران آن بوده است. یک حزب ناسیونالیست کوردی چگونه می‌تواند دنباله‌روی یک جریان رادیکال چپ باشد! از طرفی دیگر، دین و مذهب در دوران جمهوری کوردستان پرشکوهر از همیشه در جامعه حضور دارد؛ در واقع حکومت سکولار است، اما هیچ منافاتی با دین و مذهب مردم ندارد و این کوچک‌ترین سنخیتی با جریان چپ استالینی ندارد!

همان‌طور که گفته شد، مسلماً پیشوای بزرگ مثل هر رهبر اندیشمند دیگری از این فرصت تاریخی استفاده کرده است، اما نسخه او تماماً کوردی و مبتنی بر نیازهای جامعه خود بوده است.

گذار از یک جامعه سنتی-عشیرتی

برای فهم بهتر این موضوع، بهتر است نگاهی

رضاخان با آلمان‌ها و ترس از همکاری او با هیتلر و در واقع بستن راه جنوب به شمال ایران عنوان شد. در همین میان، رضاخان توسط انگلیسی‌ها از قدرت خلع و تبعید شد! ارتش پرمدعای پهلوی برق‌آسا تسلیم شد، بدون اینکه کوچک‌ترین مقاومتی نشان بدهد! انگلیسی‌ها پسر بیست و یک ساله او، محمدرضا را جانشین وی کردند!

مملکت علناً توسط سفارت شوروی و انگلیس اداره می‌شد و سیاستمداران فاسد پهلوی هرکدام گوش‌به‌فرمان یکی و گاهی هر دو سفارت بودند! دولت مرکزی عملاً وجود نداشت! شوروی در شمال و انگلیسی‌ها در جنوب حکومت می‌کردند!

سران عشایر و خوانین در مناطق مرکزی و مرزها در غیاب دولت مرکزی، هر آنچه می‌خواستند انجام می‌دادند؛ بی‌نظمی و آشوب بیداد می‌کرد. گرسنگی و قحطی شرایط را تحمل‌ناپذیر کرده بود. در چنین شرایطی، وجود یک دولت محلی پایانی بود بر این‌همه بی‌نظمی و آشوب!

اما بدون یک ساختار منسجم، امکان دستیابی به یک دولت محلی وجود نداشت؛ در واقع تأسیس حزب، سنگ‌بنای یک حکومت بود!



رضا دانشجو

۲۵ مردادماه ۱۳۲۴ یک نقطه عطف تاریخی در تاریخ مبارزات سیاسی مردم کوردستان برای رسیدن به آزادی است؛ یک آغاز شکوهمند برای یک عمر حیات پرعزت!

روزی که پیشوای بزرگ تصمیم گرفت با گذر از جامعه سنتی عشیرتی، تعریفی مدرن از مبارزه هدفمند ارائه دهد، شاید حتی خیلی از نزدیکان او هم این اندیشه جدید را خوابی کوتاه‌مدت می‌دیدند و یک ماجراجویی خطرناک!

اما پیشوا، جامعه‌ای را که در آن بزرگ شده بود به خوبی می‌شناخت؛ او از داشته‌های بی‌نظیر این جامعه رو به جلو آگاه بود و البته نیازهای آینده را هم به خوبی دیده بود. این نقطه آغاز یک مسیر طولانی بود؛ مسیری پر از تنگنا، پر از گردنه‌های خطرناک! مسیری که در نهایت نشان داد تصمیم آن‌روز پیشوای بزرگ تا چه اندازه منطقی و درست بوده است.

در این گفتار، ابتدا به چرایی اتخاذ این تصمیم توسط پیشوای بزرگ می‌پردازیم، سپس مقایسه‌ای ساده خواهیم داشت با احزاب هم‌دوره یا جنبش‌های آزادی‌بخش در ایران و جهان و سرنوشت آن‌ها، و در پایان نگاهی خواهیم انداخت به راز این ماندگاری و مانایی!

برای پاسخ به اینکه چرا پیشوا تصمیم به تأسیس حزب دمکرات کوردستان گرفت، ذکر سه نکته ضروری است:

شرایط جهانی و منطقه‌ای

با آغاز جنگ جهانی دوم در سپتامبر ۱۹۳۹، شرایط جهانی و منطقه‌ای به‌شدت در حال تغییر بود. در سال ۱۹۴۱، ایران توسط شوروی و بریتانیا اشغال شد! هدف از اشغال توسط متفقین، نزدیکی

درخشش دختر ورزشکار کوردستانی

در مسابقات جهانی تکواندو با کسب مدال نقره



ورزشکاران کورد برای نخستین بار با نام تیم «کوردستان» و با برافراشتن پرچم کوردستان در مسابقات قهرمانی جهانی تکواندو هان‌مادانگ ۲۰۲۶ در سئول، پایتخت کره جنوبی، شرکت کردند.

در این رقابت‌ها که با حضور بیش از ۶ هزار ورزشکار از ۶۰ کشور جهان برگزار شد، «یلدا قادری»، ورزشکار جوان اهل سلماس در کوردستان ایران، در بخش شکستن اجسام سخت (قدرتی) با کسب مقام دوم، مدال نقره این مسابقات را از آن خود کرد.

قادری پس از دریافت مدال، پرچم کوردستان را در مراسم اهدای مدال برافراشت.

دیگر اعضای تیم کوردستان نیز در این رقابت‌ها موفق به کسب مدال شدند. «هیمین مهدی قادر»، سرپرست و مربی تیم، در بخش شکستن سریع مدال نقره را به دست آورد. همچنین «بنیامین ایمان» در رده سنی زیر ۱۸ سال موفق به کسب دو مدال، طلا و برنز، شد.

در بخش رقابت‌های رده سنی بالای ۱۸ سال نیز «آمد» با قرار گرفتن در جایگاه دوم، مدال نقره را به دست آورد.